



سرنوشت يك مرگ تاريخی

سلسله گفتارهایی از رادیو صدای فدائی

شهریور ماه ۱۳۶۴

سرنوشت

يك مرگ تاریخی

(سلسله گفتارهایی از رادیو صدای فدائی)

www.iran-archive.com

از اشرفان

کمیته گردستان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

فهرست

صفحه	مقدمه
۱	پیشگفتار
۵	فصل اول :
	بررسی عوامل جبری دگرگون شدن مواضع مجاهدین خلق .
۱۵	۱- عوامل عینی پیدایش، تکوین و عقب‌گرد ناگزیر مجاهدین !
	۲- تمایلات خردۀ بورژوازی ایران در دوران شاه و بازتاب آن در سازمان مجاهدین خلق .
۳۲	۳- نائیسرات تجزیه‌ خردۀ بورژوازی در سازمان مجاهدین
۴۰	و چگونگی انشعاب آن .
	۴- پیامندهای انشعاب در سازمان مجاهدین و تمایلات جدید در حیات دوبارۀ آن .
۴۸	فصل دوم :
	تحولات روبه‌رشد انقلاب و تغییرات روبه‌افت مجاهدین .
۵۵	۱- تعمیق انقلاب و وسع‌الیت مجاهدین !
۵۷	۲- فاصله گرفتن از آرمانهای قدیمی و گرایش بسوی لیبرالیسم بورژوائی !
۷۵	۳- چرخش نهائی مجاهدین بسوی لیبرالیسم و بازتاب این سیاست در حرکت عملی آن !
۸۵	

مساله وضعیت کنونی سازمان مجاهدین خلق ایران و سمت گیری قطعی آن به سوی لیبرالیسم بورژوازی، یکی از مسائل بفرنج در عرصه برخورد به نیروهای سیاسی در چند سال گذشته بوده و هست. این که چگونه سازمان مجاهدین خلق به برنامه شورای ملی مقاومت رسید و اصولاً چرا مجاهد به لیبرالیسم ختم شد، امری بوده است که هنوز مورد مشاجره بسیاری نیروهاست. هنوز این سوال اساسی که مجاهدین خلق از کی و چرا این مسیر قهرانی را آغاز نمودند و چگونه از یک سازمان دمکرات انقلابی با شعارهای ضد استبدادی - ضد امپریالیستی به یک سازمان با اهداف بورژوازی - رفرمیستی مبدل گشتند، پاسخ قطعی خود را بندرت باز یافته است. هنوز کم نیستند نیروهایی که چرخش سازمان مجاهدین را چرخشی یک شبه محسوب می دانند، بدون آن که علل و عوامل عینی تحول در این سازمان را مد نظر قرار دهند.

ولی همانگونه که هیچ پدیده ای بدون زمینه عینی، مشخص نه می تواند بوجود آید و نه می تواند بدون رشد تناقضات درونی خود که انگه های تحولات جبری در پدیده های موجود خویش است، از میان برود، تحول در سازمان مجاهدین خلق نیز برخلاف آن تفکر ساده اندیشانه ای که لاکر می کند مجاهد خلق یک شبه و با پیش روی قرار دادن میثاق بنی صدر

میسور بر روزاری شده و راه لیبرالیسم پیسود، از این قانونمدی مستثنی نبوده و نیست .

مباحث کتاب حاضر ضمن تحلیل آن عوامل عینی اقتصادی - اجتماعی و سیاسی که مجاهد خلق بر زمینه آنها شکل گرفته و متناسب با تحولات در همین عوامل خود نیز بناچار دستخوش تحول گشت، آنمکاس این تحولات را در مروه های مختلف حیات سیاسی مجاهدین خلق، دنبال می کند و چگونگی روند حرکت عملی سازمان مجاهدین خلق از یک سازمان رادیکال خرده بورژوا به یک سازمان لیبرال فرصت را در گوران مبارزه طبقاتی نزدیک به دوره اخیر به شرح آشکار می سازد .

آن عوامل مادی و منافع طبقاتی معینی که مجاهد را واداشت تا دویگانگی ماهوی این نیروی انقلابی و دمکرات را به نفع لیبرالیسم بورژوائی حل کند همیشه در تناقض اولیه گرایش حاکم بر این سازمان داشت که خود منهدم از موقعیت مناسقی این نیرو در وضعیت جامعه بود .

چونکه مجاهد محصول و پیمان تناقضات اقتصاد زحمتکش و تهیدست اجتماعی در شرایط معینی از تاریخ تحولات اجتماعی در جامعه ایران بود که در شرایط رشد مناسبات سرمایه داری می رفت تا در لایه های چن تولید بزرگ سه شود . تناقضی که خود آنمکاس وضعیت مناسقی جامعه هم بود . رشد مناسبات سرمایه داری از یک سوی و حضور قند، رهند بقسایبای نظامات پهلوسیده ماقبل سرمایه داری از سوی دیگر که پیمان خود را در رونمای سیاسی کهنه و در حضور دیکتاتوری سلطنتی بازمی یافت، همه و همه از جمله عواملی بودند که به آرماتخواهی مجاهدین جلوسه حقیقی می داد و به آرزوهای سرکوب شده او حیات قسی بخشید .

پوشرفت سرمایه داری، اگرچه از نقطه نظر حضور مادی زمینه های عینی تمایلات فروخورده آن نیروی اجتماعی را که مجاهد نماینده تمایلات فرورفته آن بود از پیمان می برد، اما تحولات تدریجی

و بطرفی جامعه از فتوح الیوم به سوسایه داری کشیده
 محمول سازش در بالا بین پوزروازی و اشراف فتوح و ال
 با پادرمیانی امپریالیسم جهانی بود، این تمایلات را
 نامدتها زنده نگه می داشت و مانع از تسریع تفکیک
 طبقاتی حاد جامعه و در نتیجه تجزیه خسرده -
 پوزروازی می گشت، که مجاهد بیمن صحنیک حضور
 سیاسی آن بالعصوم بود. ولی این امر نمی توانست
 چندان در پیا باشد، پارشد مبارزه طبقاتی و تکوین
 هرچند بطرفی اما قطعی تحولات اجتماعی
 خرد پوزروازی نیز متناسب با وضعیت عمومی خود
 پندگزی می پاست آمانخواهی خود را در هر شکل و
 پیانی به پس از طبقات اصلی جامعه پیوند می زد،
 گذشت زمان به همراه خانه خرابی بخش سیاسی از
 اقتدار میانی و ورشکستگی عمومی آن که از یک سوی
 به ناپودی کشیده می شد و از سوی دیگر توسط تولید
 سوسایه داری باز تولید می گردید، تناقض درونی این
 نیروی اجتماعی را در هم می شکست و تمایلات و
 گرایش کاملاً متضادی را در درون آن به مناسبت
 ظهور می رساند و آن ترکیب اولیه آن را درهم -
 می ریخت و متناسب با روند پیشرفت چنین تحولات
 مجاهد خلق را نیز به سوی انتخاب ناگزیر
 می کشانید. و درست به همانگونه که تکوین تحولات
 اجتماعی - اقتصادی و تفکیک طبقاتی آشکار جامعه
 اقتدار را یکسال خرد پوزروازی را به سوی پروتاریسم
 رهنمون می گشت و اقتدار محافظه کار آن را به سوی
 پوزروازی، مجاهد خلق نیز مجبور بود که تناقض
 درونی خود را به نفع یکی از این اقتدار، درهم بپوشد
 این تفکیک اگرچه در سازمان مجاهدین پس
 اشعاب دو گرایش فرجامیده اما از آنجا که انشعاب
 پیشه دار نبود، فرزند سقط شده، قادر به ادامه
 حیات نشد و رادیکالیسم مجاهد به نفع لیبرالیسم
 و محافظه کاری او درهم شکست و مجاهد دوران دوم
 حیات خود را بعد از این انشعاب پاست و سوسی
 محافظه کارترین گرایش خرد پوزروازی ایران آغاز
 کرد و برای رهائی از جنبه "التقاط گذشته" خود
 که "اجباراً" هم او را به این سوی می کشانید، بیمن

مذهب و مارکسیسم، بین رادیکالیسم و لیبرالیسم، و
بین رهیوی پروتاریا و بورژوازی، مذهب و لیبرالیسم
و بورژوازی را انتخاب کرد و طی يك پروسه معین
این سمت گیری خود را تکمیل نمود.

کتاب حاضر تلاشی در جهت ریشه یابی و تحلیل
عمل و عوامل چنین صیری در حیات سازمان مجاهدین
خلق ایران است و حاوی سلسله بحث هایی است که
قبلاً طی برنامه های مسوالی از رادیو صدای فدائی
پخش گردیده است.

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

کمیته سردستان

شهریور ماه ۶۴

www.iran-archive.com

پیشگفتار

مصعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت و رهبری مجاهدین خلق، در مصاحبه ای که چندی پیش از رادیوی آمریکا شنیده شد، به مسوایع سیاسی اخیر سازمان مجاهدین صراحت عجیبی داد. او در پاسخ خبرنگار رادیو آمریکا که سازمان مجاهدین را به تندروی متهم کرده بود گفت:

"منظور شما از تندرو و تندروی چیست؟ اگر منظورتان دفاع استوار و به اصطلاح سرسخت برای آزادی و استقلال ایران و شعار نه شاه نه خمینی است که مجاهدین در راه مقاومت کرده اند و بر همان اساس شورای ملی مقاومت ایران هم شکل گرفت خوب در این صورت من حرفی ندارم."

اما اگر منظورتان از سیاستهای اقتصادی و اجتناعی دولت سروقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران خواهد بود... باید بگویم که خیر. این معنایی است که سرودم را بشود ترجماند. چون که می دانید اینجا بخصوص فرنگستان و خارج از کشور تبلیغات بسیاری وجود دارد که سعی می کند اصولاً انقلاب

۱- این مصاحبه بعداً در تاریخ ۱۲ دی ماه ۱۳۶۳ عیناً از صدای مجاهدین پخش گردید.

ایران و همچنین مقاومت ایران را به زیر سوال بکشد و چهارم
نادروستی از آن ارائه دهد. که یقین دارم مردی که این همه
شهادت دادند و این همه به مجاهدین کمک کردند... این چیزها
را باور نکرده و نخواهند کرد.

از نظر اقتصادی-اجتماعی، ما مالکیت خصوصی، سرمایه‌داری
و بازار ملی را می‌پذیریم... بنابراین به مفهومی که تلاش
می‌شود یک چنین ترمین و وحشتی از شورای ملی مقاومت و
مجاهدین ایجاد کند، اصلاً صحت ندارد. دلیلش هم این است
که محبوسیت عظیم فراگیر مجاهدین تصادفی نیست. آنها با
اثبات اینکه عمیقاً به خلیفات ایران و به فرهنگ ایران و سنن
جوانمردی و انصاف و بخشش پایدار هستند، به چنین نقطه‌ای
رسیده‌اند. تفاوت اسلام ما هم با اسلام خمینی اینست که ما
اسلام را در دو کلام، پیام رحمت و رهائی تفسیر می‌کنیم!
خبرنگار صدای آمریکا برای آنکه صداقت این گفته را محک
بزند، از صوض او نسبت به اتحاد جماهیر شوروی و علت گسستن
مجاهدین از بنی‌صدر سوال می‌کند.

رجوی بعد از آن که غیر مستقیم شعار نه شرقی، نه غربی،
جمهوری دموکراتیک اسلامی را پیش‌روی خبرنگار می‌گذارد، سه
پرسشگر را دیدی آمریکا توضیح می‌دهد که اساس اختلاف با بنی‌صدر
روی شعار نه خمینی بوده است. چرا که بنی‌صدر با بدعت گذاشتن
روی استحالۂ خمینی و نگاهستن نامه‌های سری برای خمینی، هنوز
دلش پیش او پیاده و صی خواسته است آب توبه بسوزد خمینی بپزد.
رجوی ادامه می‌دهد:

"من امروز اول هم به بنی‌صدر گفتم توصیه گرگ سرک است. اما
مقامات او گوشش به ایمن چیزها بدکار نیسود."

رجوی از این صریح‌تر نمی‌توانست جایگاه امروز مجاهدین را
تفسیر کند. او با همین چند جمله چکیده خواسته‌های یک لیبرال

حفاظت کار را به نمایش گذاشت. رجوی دست خود را رو کرد. اینکجه مسجاهدین خلق خواهان هیچگونه تغییر سری در مناسبات اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری نیست، چیز تازه ای نمی باشد. سازمان مجاهدین از ابتدای تأسیس خود نیز یک نیروی ضد سرمایه نبود و نمی توانست هم باشد. پس آنچه در گفتار امروز رجوی تازگی دارد پذیرش مالکیت خصوصی، سرمایه داری و بازار ملی از جانب او نیست، بلکه "ترس و وحشت" است که از دست خوردن به ترکیب مناسبات اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری دارد. تازگی صرفهای امروز رجوی نه در هراس او از امپریالیسم و نه ترس از درهم شکستن مناسبات سرمایه داری، بلکه ترس و وحشتی است که او از خدشه دار شدن این مناسبات دارد. تازگی او در هراس او از سرمایه ایسم و مقاومت انقلاب ایران است.

چه تظاهراتی خواهد بود که رهبر سازمان دسکرات انقلابی در روز، به نمایندگان امپریالیسم دلگرمی می دهد که وحشت نکیند. " اینها بخصوص تبلیغات فرنگستان و خارج از کشور است " که " سعی می کند " با تندرو معرفی کردن " شورای ملی مقاومت و مجاهدین " اصولاً انقلاب ایران و همچنین مقاومت ایران را به زیر سؤال ببرد و چهره نادرستی ارائه دهد. این چیزها را مردم بساو و نکرده و نخواهند کرد.

چه مشغول کننده است که رجوی چنین و هراس خود را از قدرت اراده توده ها در دگرگون سازی این نظام پیوسته، محسوسات مردم می گذارد و می گوید:

تندروی در سیاستهای اقتصادی - اجتماعی دولت موقت جمهوری دسکراتیک منتهای است که مردم را بترساند. این تلاشی است که می خواهند چنین ترس و وحشتی را از شورای ملی مقاومت و مجاهدین ایجاد کنند.

او به خبرنگار ایسرای آمریکا تضمین می دهد که یک آن بسته

خود تردید راه ندهید، که شورای ملی عقابوت و مجاهدین خلق در فکر زیر سوال بودن مناسبات اقتصادی - اجتماعی ایران باشند. حائلاً، که این لکه تنگ به مجاهدین و شورای ملی تقابوت و مست نمی چسبید. اومی گوید اگر منظورشان تندروی در سیاستهای اقتصادی - اجتماعی است اصلاً "صحت ندارد".

این حرفها تاریکی بیشتری پیدا می کنند وقتی آقای رجوسی بعنوان رهبر سازمانی که يك زمان در ضدیت آن با امپریالیسم تردیدی نبوده، سازمانی که يك زمان ترور مستشاران آمریکائی را در سرلوحه وظایف خود قرار داده بود، سازمانی که به قول خسرو بیست سال طایفه فرهنگ و سنن استعماری جنگیده بود، امروز در پیشگاه امپریالیسم به توبه می نشیند و اهداف مبارزه بیست ساله سازمان مجاهدین و نیروی با اصطلاح فسر بگیر آن را، وثیقه می رهیز از هرگونه تندروی خود قرار می دهد.

وجه تنفر انگیز است که این وثیقه باید همان فرهنگ و سنن پوسیده ای را که تاکنون علیه آن به مبارزه برخاسته بسود، پایدار نگهدارد!

توبه کننده رجوسی هر چند که این سنن و فرهنگ را به کلیات بی رمقی همه چگون جوانمردی و بخشش و انصاف می آراید، اما اصل مطلب پنهان نمی ماند. آنچه که از این پس مجاهدین باید در حفظ و حرمت آن بکشند، حقیقات، فرهنگ و سنن است که باید مناسبات اقتصادی - اجتماعی کنونی ایران که حصاً از ۲۵۰۰ سال پیش تا کنون به ارث رسیده است، حفظ کنند.

اوپن سترای بیسرون آوردن خبرنگار رادیو آمریکا از هر گونه شک و شبیه ای نسبت به تندروی در سیاستهای اقتصادی - اجتماعی مجاهدین، چنین دلیل می آورد:

"دلایلی هم اینست که محبوسیت تنظیم و فسر بگیر مجاهدین تمام فصول است. آنها با اثبات اینکه عمیقاً به خلیقات ایران

وسنن جوانمردی و انصاف و بخشش پایدار هستند، به چینی‌سن
نقطه‌ای رسیدند " !

رجوی برای آنکه اعتماد امریکا را به مجاهدین جلب کنند
از مردم انقلابی صایه می‌گذارد! پایداری در حفظ مناسبات
اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری را به مثابه خلقیات، فرهنگ و
سنن تاریخی ایرانیان، یک صوهبت الهی و برگزیده می‌خوانند.
روح رحمت و آزادی! پیام رحمت و رهائی!

این است تفاوت اسلام او و اسلام خمینی!

رجوی اعتبارنامه خود را در پرچم سه رنگ اسلام سرمایه‌داری
تقدیم امیرالیم می‌کند. او به امیرالیم حق می‌دهد که باید از
سرنوشت انقلاب ایران وحشت داشت.

از این رو پیشاپیش اعلان می‌کند که در جمهوری دمکراتیک
اسلامی مجاهدین و شورای ملی مقاومت هیچ چیز تغییر نخواهد
کرد. همه چیز به همین شکل باقی خواهد ماند و در مناسبات
اقتصادی-اجتماعی جامعه زره‌ای خلل وارد نخواهد شد.
او به امیرالیم تضمین می‌دهد که در جمهوری دمکراتیک اسلامی
او، دستگاه عریض و طویل اداری سرمایه‌داری با ارتش سرکوبگر آن
به همین شکل باقی می‌ماند. فرهنگ استعماری و خلقیات ارتجاعی
پایدار می‌ماند و سنن و شعائر مذهبی به پشتوانه خون چندین
هزار شهید مجاهد همچنان حفظ می‌شود. رجوی از قبیل هشدار
می‌دهد که در جمهوری دمکراتیک اسلامی هر تلاش توده‌های
انقلابی برای تغییر وضعیت رقت‌بار اقتصادی-اجتماعی موجوده
چون در ضدیت با قوانین، سنن و شعائر مذهبی اسلام قرار می‌گیرد،
با شمشیر اله تلاقی می‌یابد و بدست مجریان قصاص قرآن به جزای
خود می‌رسد. تنها تفاوت در شیوه‌های بورژوازی و با احترام به
حرکت آزادی است. تفاوت اسلام مجاهد و اسلام خمینی فقط در
خمین صراحت است.

اگر خمینی زیر لوای مبارزه علیه سنن و فرهنگ ۲۵۰۰ ساله دودمان شاهنشاهی خود را به جلو صحنه انقلاب کشید، آقای رجوی هنوز جلوی صحنه نیامده کمر همت بسته اند که در پایداری و حراست از این فرهنگ و سنن بکوشند.

اگر خمینی با شعار دگرگون سازی مناسبات اقتصادی-اجتماعی جامعه کنونی خود را بر صبح انقلاب سوار کرد و مجاهد امسروز می خواهد با سوار شدن بر تصایلات پسراننده ارتجاعی ترین اقلیت جامعه به قدرت برسد.

اگر استحالته خمینی بعد از گرفتن قدرت و در تلام چندین سال مبارزه خونین توده ها چهره واقعی خود را عریان ساخت، رجوی امسروز استحالته شده می خواهد به سراغ قدرت برود. اگر خمینی بسرای تحقیق نه شاه، از قدرت انقلابی مردم کتک طلبید، مجاهد امسروز برای تحقیق شمار نه خمینی دست به دامن امپریالیسم و ارتش شده است. اگر شمار "نه شاه" خمینی اشتیاق توده های محروم اجتماع را به تفسیرات اساسی در مناسبات اقتصادی-اجتماعی جامعه نمایندگی می کرد، اگر شمار "نه شاه" خمینی از اعماق آرزوهای دیرینه خلق به سرعت برده شده بود، اگر شمار "نه شاه" خمینی انعکاس مبارزه تاریخی توده های رنج دیده و ستم کشیده ایران را علیه پندگی و پسر دگی به عاریت می گرفت و بالاخره اگر شمار "نه شاه" خمینی بخشهای وسیعی از توده های ناآگاه را می فریفت، امسروز شمار "نه شاه" نه خمینی "مجاهد" حتی قادر به فریب توده هسا هم نیست!

رجوی خود به دوستی به خبیرنگار صدای امریکا حالی می کند که مردم هیچگاه باور نکرده و نخواهند کرد که شورای ملی مقاومت و مجاهدین خواهان تغییر در وضعیت اقتصادی-اجتماعی آنها باشند. این ادعا اصلاً صحت ندارد. او در عین حال روی آن دسته عناصر شش زلزله سازشکار و

نیروه‌های خوش‌خیالی را که با جدائی بنی‌مدر از مجاهدین انتظار
معجزه داشته‌اند سفید کرد و به آنها نیز هشدار داد که کاسه‌های
داغ‌تر از آتش نباشند و بیش از این و بیهوده به دنبال احساس
نیروه‌های انقلابی حول شعار "نه خمینی مجاهدین" برمه نزنند :
در جمهوری دمکراتیک اسلامی مجاهدین هیچ خبری خوش‌تر از
امروز نیست !

در ادامه این بحث عوامل جبری دگرگون شدن مواضع
مجاهدین را روشن خواهیم ساخت .

www.iran-archive.com

فصل اول :

پرسی عوامل جبری
نگوگون شدن مواضع مجاهدین خلق!

اهتواامل عیبئی پیدایش ناکوبین و عقب کردن ناکوبین مجاهدین

(الف)

عده ای بر ما خورده می گیرند که چرا برای پیروزی اهداف دموکراتیک انقلاب، بر اتحاد نیروهای شرقی و انقلابی تکیه نمی کنید؟ ما می گوئیم تکیه بر این اتحاد، تنها با مبارزه سخت و بی امان علیه عناصر متزلزل و گرایشات سازشکارانه این اتحاد، امکان پذیر است. پیروزی آینده تنها می تواند از مبارزه احزاب ناشی شود و نه از سازشهای شبه فسرزانه وار و یا اتحاد دورریخته ای که علی رغم نظرات، منافع و اهداف متضاد صورت می گیرد. ما می گوئیم اول بایسد معیارهای شرقی و انقلابی را محکم کنیم. اول باید عناصر و عوامل شرقی و انقلابی را بشناسیم.

اتحادهای پایدار در یک مرحله از انقلاب، محصول اشتراک خطوط انقلابی و درگون کننده برنامه ای است که پیروزی اهداف آن مرحله از انقلاب را تعیین نماید، و اهداف و تمایلات واقعی اقتدار و طبقات مشترک المنافع را در آن مرحله انقلاب فرا بگیرد. بدون چنین اتحادی، هیچکدام از اقتدار خورده بورژوازی در حصول به اهداف و منافع طبقاتی خود پیگیر نیستند. تنها و تنها پرولتاریای انقلابی پیگیر می تواند اقتدار غیرپرولتار را بسسه منافعی شان نسزدیک کند و آنان را به اهداف نهائی شان برساند. خورده بورژوازی بخاطر تقدس طلبی نسبت به سرمایه و منافع

خصوصاً، کشف عجیبی به سوزووانی دارد. مادام که طبقه کارگر، رهبری انقلاب را در تصاحب مراحل آن در دست نداشته باشد، سمت گیری خردۀ سوزووانی به سوزووانی قطعی است. هیچ راه سوسی وجود ندارد. تجارب انقلابات جهانی بطور اعم و تجربه جنبش های انقلابی ایران بطور اخص، وبه ویژه تجربه سالهای انقلابی اخیر، این حقیقت را اثبات می کند. سرنوشت سازمان مجاهدین نیز بمثابة یک جریان خردۀ سوزووانی، از این قاعده مستثنی نیست.

سازمان مجاهدین خلق که زمانی از سوسیالیسم هراسش نبود، سازمان مجاهدین خلق که در دوران اولیه حیات خسوف تغییرات اساسی در وضعیت اقتصادی-اجتماعی ایران را مخیل برنامه و اهداف خود نمی دید، سازمان مجاهدین خلق که یک زمان عزم کرده بود ایران را گورستان امپریالیسم کند و وجود آن را از روی زمین براندازد، امروز آنچنان در یک روند قهقراپی روبه سقوط گذاشته است که از هرگونه تغییرات در وضعیت اقتصادی-اجتماعی جامعه نیز شنیداً اساس وحشت می کند و مهم تر از همه اینکه برای جلب حمایت امپریالیستها، خصوصاً همین وحشت و هراس را معرفی روحیه بی آزار و نیسوری سازشکار خود قرار می دهد.

حتماً بخاطر دارید که در بحث قبیل آخرین مواضع مجاهدین خلق را از لسان مسعود رجوی و مسئول شورای ملی مقاومت و رهبر مجاهدین خلق شنیدیم. او وحشت و هراس خود را از هرگونه تغییرات اقتصادی-اجتماعی جامعه آشکار کرد. رجوی بسند امپریالیسم آمریکا اطمینان داد که اگر منظورشان از شناسد روی مجاهدین در زمینه تغییرات اقتصادی-اجتماعی است خیسرا خیر! این ادعا صحت ندارد. خیالشان راحت باشد. مجاهدین نه تنها تندرو نیستند، بلکه بسیار هم خود را به سن و فرهنگ و خلیقات و شهائر کهنه و پیوسته گذشته و موجود پای بند می دانند.

بسیار روشن است که چنین گرایش‌ها ارتجاعی، هتسبی بر طرح‌های نیم‌بند و رفرمیستی شورای ملی مقاومت و مجاهدین نیز خط بطلان می‌کشد. مجاهدین با اتخاذ این مواضع نه فقط به همه گذشته خود پشت پا زنده، بلکه همچنین نشان دادند که تا چه اندازه به طرح‌های کافذی خود نیز همانند طرح خود مختاری خلق کرد و نظیر آن بی‌اعتقاد هستند. مجاهد هرچه بیشتر می‌گذرد، خود را بیشتر تحت فرمان بورژوازی قرار می‌دهد.

هیچ شکی وجود ندارد نیروئی که از هرگونه تغییرات اقتصادی - اجتماعی با وحشت یاد می‌کند و آن را قویاً معکوم می‌سازد، نه تنها نمی‌تواند خواهان هیچگونه تغییراتی در وضعیت مشقت‌بار زندگی توده‌های زحمتکش جامعه باشد، نه تنها نمی‌تواند خواهان تغییراتی در وضعیت اقتصادی - اجتماعی خلق‌های تحت ستم ایران گردد، بلکه باید سخت و سخت نیز در مقابل آنها بایستد. چنین نیروئی قطعاً به ارتش سرکوبگر آریامهری نیز برای خدمت به همین منظور نیازمند است.

برای آن که به عمق تغییرات نظری مجاهدین پی ببریم، تنها کافی است نظری بر مسدافات پنهان‌گذاران این سازمان در بیدارگاه‌های رژیم پهلوی بیندازیم. فقط کافی است اطلاعیه‌ای از آفانین روزهای حرکت مجاهدین را مرور کنیم.

سازمان مجاهدین طی اطلاعیه‌ای در سال ۱۳۵۳ به پشتیبانی از کارگران اقتصادی چنین می‌نویسد:

"چند واحد چریکی از سازمان مجاهدین خلق ایران، در چند عمل بمب‌گذاری علیه مراکز کارخانجات وابسته به سرمایه داران آمریکایی - اسرائیلی و وابستگان ایرانی آنها، شاه خائن و طبقه حاکمه پشتیبانی مجاهدین خلق را از مبارزات اوجگیرنده کارگران ایران اعلام داشتند. بخصوص این عملیات در رابطه با اعتصابات خشم آلود و مقاومت خونین کارگران مبارز کارخانجات جیب لندروور

و ایرانا و اعتراض آنان علیه غارت و انتشار سرمایه داران صورت گرفت.

شکوفان باد مبارزه حقوق طلبانده کارگران
سازمان مجاهدین خلق ایران - تیرماه ۱۳۵۳

حال کسی به عقب‌تر بسرویم و خلاصه‌ای از نامه رضا رضائی یکی دیگر از بنیانگذاران مجاهدین خلق را مرور کنیم. او در سال ۱۳۵۲ از یک خانه تیمی به خانواده اش می‌نویسد:

" ما افتخار می‌کنیم که قربانیان بی‌آزاری برای رژیم شاه و امپریالیسم نیستیم. سلاحهای ما هر آن ساده است که وجود پلید اینها را از روی زمین براندازد... باید تاریخ هتایت کند که پیروزی سرانجام با کیست؟ آیا آمریکا با اینهمه هواپیماهای ب. ۵۲ و اف. ۱۱۱ و فانتوم و ناوهای هواپیماپوش پیروزی می‌شود یا هیتلر که سرمایه اش بیک هیتلر و یک تفنگ است؟ گفتیم که ما هیچ دل به این مشغول نکرده ایم که پیروزی را در یک سینی طلائی تقدیم بمان کنند و یا دشمن ما در یک صبح روشن در جلوی ما زانو بزند و تسلیم شود. بدانید که ایران از آخرین سنگرهای انقلاب در جهان است. ایران از آخرین نقاطی است در جهان که امپریالیسم در آن خواهد جنگید و باید آرزو کنیم که ایران گور امپریالیسم است. بگذار سازشکاران و ترسوها و بزدلان از این همه شهادت هراسان شوند."

(مجاهد خلق رضا رضائی ۱۳۵۲)

برامتی چرا مجاهدین خلق امروز راه پیروزی را در حمایت از امپریالیستها می‌جویند؟ چرا رهبری مجاهد امروز "ایستاده است" تا پیروزی را در صینسی مسین" تقدیمش کنند؟ چرا آقای رجوی در جلوی امپریالیسم "زانو می‌زند و تسلیم" می‌شود که: واهیتسا! ما کی گفته ایم معتقد به تغییرات اساسی در زندگی اقتصادی - اجتماعی مردم بوده ایم. خیر! این دروغ آشکار است. کسانی که

این اتهام را به ما نسبت می دهند، می خواهند مردم را به هراس افکنند، می خواهند مقاومت انقلاب ایران را زیر سوال ببرند. برامتی چرا رهبری مجاهدین با پرروازی علناً سازش می کنند. چرا امروز از هرگونه تفسیری در وضعیت مردم "بز دلانه" به هراس افتاده اند.

پاسخ برای مجاهد امروز را دوباره از زبان رضا رضائی بشنویم. او می گوید:

"تا ظلم هست، تا فقر هست، تا فلاکت و بی نوازی هست، مبارزه هم هست. وقتی که توده های بی نوا در جدال مرگ و زندگی، زندگی خود را چیزی جز مرگ ندیده اند، مسرگ شرافتمندانه را بر زندگی سیاه و برده وار ترجیح خواهند داد. مگر این ما بودیم که کارگران جهان چیت و بلور سازی و کوره پزخانه ها و کفش طی، شیر پاستوریزه و شوکومارس را تحریک کردیم که دست به اعتصاب برای افزایش دستمزد خود زدند؟ توس و وحشیست و هراس از پیروزی همیشه قربانیا نش را از میان کسانی انتخاب می کنند که نمی دانند از مبارزه چه چیزی را طلب می کنند. رضا رضائی ادامه می دهد: کارگری که نان طلب می کند و مردمی که تحت فشار مشقت بار زندگی جان می کنند، از چه چیزی می خواهند بترسند، از سختی و گرسنگی و بیماری که رژیم آنها را به آن تهدید می کند؟ آنها که خود بیگار و گرسنه هستند!"

(تأکید از ما)

آیا برامتی رهبری مجاهدین امروز پشتش از تکرار طوطی وار همین جملات نصی لرزد؟ چرا مجاهدین امروز حتی از وارد کردن درخواست اضافه دستمزد کارگران در برنامه خود وحشت دارند! چرا از تغییر در وضعیت اقتصادی "مشقت بار"، از "تفسیر فلاکت و بی نوازی" توده های مردم می هراسانند؟ چرا امروز توده های مردم را از مبارزه علیه وضع فلاکت بار و مشقت آمیز پرهیزی دارند

و چرا آنها را به چسبیدن به شرایط اقتصادی - اجتماعی موجود تشویق می‌کنند؟ آیا چیزی در زندگی مردم تغییر کرده است - است؟ آیا بیکاری و گرسنگی از این جامعه رخت بر بسته است؟ چرا رهبری مجاهدین که تا دیروز در مبارزه ضد امپریالیسمی از خود سرمختی نشان می‌داد، امروز اساس نظری خود را ترك می‌گوید؟ چرا امروز راه پیروزی را در نزدیکی و همیاری با امپریالیست‌ها و فلان جریان لیبرال و محافظه‌کار وابسته به امپریالیسم جستجو می‌کنند؟

ببینید سازمانی که تا دیروز می‌گفت:

"ایران از آخرین نقاطی است در جهان که امپریالیسم در آن خواهد جنگید" و آرزو می‌کرد "ایران را به گورستان امپریالیسم تبدیل کند" حالا چه می‌گویند و چه راه حلی برای استقلال ایران دارند؟

مجاهد امروز در ارگان سیاسی خود، در بررسی نامه‌های بزرگ‌ترین سرمایه‌داران آمریکا همانند ادوارد کندی و مک‌گاورن و گری پارت می‌نویسد:

"در میان این نامه‌ها اساسی‌ترین از آن‌ها این است که کنگره آمریکا و به‌ویژه رهبران شناخته شده حزب دمکرات آن به چشم می‌خورد که همین پیروزی تلاش‌های دیپلماتیک "شورا" در راستای به رسمیت شناساندن حق مقاومت و آزادی و استقلال ملت از سوی تمامی احزاب و یاری نهاد و دولت‌های جهان بسا هر مسلک و عقیده و مرام است"

(نشریه مجاهد شماره ۲۱۹ شهریور ماه ۶۳)

مجاهد امروز از اصلاحات بزرگ سخن می‌گفت، مجاهد امروز از رفوسم می‌دود هم چشم پوشیده است! مجاهد پیروزی خواست ایران را به گورستان امپریالیسم تبدیل کند، مجاهد امروز "استقلال ملت" ایران را از کنگره آمریکا گدایی می‌کند!

مجاهد دپروز مبارزه خود را علیه امپریالیسم و سلطه او در ایران شروع کرده بود، مجاهد امروز از مبارزه علیه سلطه استعمار دست برداشته و چشم امید خود را به امپریالیسم دوخته است !

مخصوصاً مسی بینیم که مجاهد، در معرض دگرگونی عمیقی قرار گرفته است؛ از انقلابی به لیبرال ! چرا؟ آنچه مسلم است راز این عقب‌گرد را نباید به حساب خصوصیات فردی این یا آن نیروی رهبری گذاشت. علل این تغییرات را نباید در وجود گرایش‌های لیبرال و محافظه‌کار و یا عدم لیاقت امثال آقای رجسوی جستجو کرد. خطای بسیار بزرگی خواهد بود هرآئینه چنین تصور شود که سمت‌گیری قهقرائی مواضع مجاهدین به گرایش شخصی این یا آن رهبر سیاسی خلاصه شود.

قدر مسلم، نقل رهبران سیاسی تأثیرات فکری و ارادی خود را در کل یک جریان سیاسی باقی می‌گذارد. اما این اهدا^۱ بدان معنا نیست که به آن به مثابه یک عامل اصلی و اساسی نگریسته شود. عقب‌گرد مجاهدین را باید در یک سلسله عوامل عینتی جستجو کرد، که به تبع حرکت خود را هر بستر معین مختصات ویژه خود می‌جوید.

این تعایلات انعکاس طبقاتی خود را در وضعیت شمال نیروئی یافته است که تاکنون قادر نبود و می‌توانست گرایش‌های رادیکال و انقلابی خرده بوروازی ایران را نمایندگی کند. اما امروز نمی‌تواند.

تشدید مبارزه طبقاتی سال‌های اخیر و به‌ویژه سازمان‌یافتگی و قدرت‌گیری بیش از پیش طبقه کارگر، صرف‌بندی‌های طبقاتی جامعه را بیش از پیش مشخص نموده است. از این رو هرگونه تغییراتی در سیاست‌های مجاهدین را باید با توجه به مختصات تاریخی تکامل جامعه و به‌ویژه تغییرات این دوره مورد ارزیابی قرار داد. بسا

توجه به این مختصات تکاظمی، هرگونه تغییر و تحول در وضعیت امروز مجاهدین ناگزیر بوده است. تغییرات مواضع مجاهدین ریشه در همان ضابطات اقتصادی - اجتماعی امروز ایران دارند که هر گونه تغییرات دگرگون کننده آن، مجاهدین را سخت ترسانده است!

(ب)

در بحثهای قبل گفتیم هرگونه تغییر و تحول در مواضع سیاسی مجاهدین را نباید اساساً نتیجه گرایشات این یا آن فرد رهبری به حساب آورد، بلکه این تغییرات را باید عمدتاً در مختصات کلی جامعه و در چارچوب همان ضابطات اقتصادی - اجتماعی جستجو کرد که سازمان مجاهدین خلق یک زمان مدعی بود به دگرگون ساختن آن کسر بسته است و امروز همانگونه که در مصاحبه رجوی با رادپوی آمریکا نشان دادیم، در حفظ و حراست آن همست گماشته است. حال ببینیم این مختصات چیست و سازمان مجاهدین بر اساس کدام تطایل اجتماعی - طبقاتی شکل گرفت و چرا امروز موقعیت اجتماعی اولیه خود را از دست داده است؟ و چرا مجاهدین به همان میزان که در گذشته سنگ تغییرات و دگرگونی اجتماعی را به سینه می زدند، امروز سنگ پایداری به وضعیت موجود و قوانین کهن را به سینه می زنند؟

برخی به اشتباه تصور می کنند تغییر و تحول در مواضع سیاسی مجاهدین، یعنی کنده شدن آنها از گرایشات رادیکال خسرو در بورژوازی و سمت گیری شان به سوی لیبرالیسم بورژوازی، یک شبهه تحقیقی پذیرفته و از همان هنگام که میثاق بنی صدر را به مشایه رهنمون حرکت و هدف روشن برنامه ای پیشروی خود قرار داده اند، صورت گرفته است.

این خطای بزرگی است هرآینه تطایلات سیاسی یک قشر بندی

اجتماعی را نه در تغییر و تحولات طبقاتی آن، که اساساً در اشکال
 ظاهری و خصوصیات بیرونی اثر مورد توجه قرار دهیم.

تغییر و تحولات مواضع سیاسی هر جریان و هر فرد سیاسی، جز به
 بررسی تغییر و تحولات طبقاتی جامعه نمی‌تواند مورد بررسی
 قرار گیرد. ایده‌ها و تمایلات سیاسی از هر نوع که باشد، جز تجلیات
 اجتماعی واقعی طبقات درونی جامعه نیست؛ همانگونه که تاریخ
 نیز تکرار خسته‌کننده و ثابت فصول اهدی و بی‌سفرجام نیست که بنا به
 میل این یا آن فرد به وجود آمده باشد؛ افراد، جریان‌ها و
 سازمان‌های سیاسی نیز در روند حرکت تاریخی جامعه، تطبیقات و
 خواست‌های واقعی هر طبقه اجتماعی را نمایندگی نمی‌کنند و
 مناسبات ایدئولوژیک، خود حافظ مناسبات مادی بوده، و در خدمت
 موجودیت و بقا این مناسبات قرار دارند. تغییرات ناگزیر در مواضع
 مجاهدین نیز از این قاعده مستثنی نبوده و دقیقاً بر آن منطبق است.
 در حقیقت سیر نزولی مواضع مجاهدین از رادیکالیسم به لیبرالیسم را
 می‌بایست در وضعیت طبقات و اقتصادی ارزیابی کرد که مجاهد نقش
 رهبری و هدایت آن را به عهده گرفته است.

سازمان مجاهدین خلق به مثابه نماینده تمایلات رادیکال و
 مشرقی‌خیزه بورژوازی ایران، در شرایطی پا به عرصه گذاشت که
 اگر چه رشد سرمایه‌داری، صفوف خرد بورژوازی ایران را تجزیه کرده
 و آن را به قشر بندی‌های متفاوتی منقسم می‌کرد، اما هنوز این
 تأثیرات عمیق کافی پیدا نکرده بود و خرد بورژوازی ایران در کلیت
 خود، هنوز گرایش‌های رادیکال و مکررات را منعکس می‌کرد.

سازمان مجاهدین خلق، اگر چه موجودیت خود را رصصاً در
 شهر پیروز ماه سال ۵۰ و بعد از دستگیری ۳۰ نفر از اعضای
 کادر مرکزی خود اصلاح کرد، اما تاریخچه پیدایش این سازمان
 همانگونه که خود نیز مدعی است، به سال‌های ۴۴ و ۴۵ برمی‌گردد
 که به صورت یک محفل از نهضت آزادی ایران به رهبری بازرگان

منشعب گردید و فعالیت سیاسی خود را در ضمیمه با دیکتاتور صوری سلطنتی و علیه سلطه استیلاگرانه امپریالیسم آمریکا آغاز نهاد. اگر در اروپای سالهای انقلابی ۵۰-۱۸۴۸ و بخصوص در کشور فرانسه، که رشد سرمایه داری پیش از پیش جامعه را به طبقات جدا از هم منقسم کرده بود و تضادهای میان طبقات را حدت و شدت میداد اگر در اروپای قرن هیجدهم و نوزدهم، مبارزه تاریخی طبقات شکل کاملاً آشکار و مشخصی به خود می گرفت و سرزبندی های طبقاتی با برجسته ترین خطوط از یکدیگر متمایز می گردید، اما در ایران و در اثر تسلط طولانی نظام فئودالی، این سرزبندی ها تا سده صدت های سده تفکیک پیدا نکرد و سرزبندی طبقاتی تا قبل از دهه ۵۰ قرن حاضر، نمایان چندانی نیافت.

انقلاب مشروطه ایران علی رغم عقب و وسعت طولانی بودن سال های انقلابی و علی رغم تاثیرات عمیقی که در وضعیست اقتصادی - اجتماعی کشور بر جای گذاشت، برخلاف انقلابات بسورروائی اروپا، نیه کاره باقی ماند و سرزبندی های طبقاتی روشنائی چندانی نیافت. عدم تفکیک در سرزبندی طبقاتی بازتاب خود را نیز عیناً "بر سرزبندی های سیاسی جامعه بر جای گذاشت. به حدی که در دوران قیام بهمن نیز نهی بی حد و سرزی طبقاتی در صفوف نیروهای سیاسی موجود، به چشم می خورد. هم در انقلاب مشروطه و هم در دوره پس از آن یعنی دوره اوج گیری مجدد جنبش های ضد امپریالیستی ضد سلطنت در سال های ۳۴-۱۳۲۸ که طی آن تمایلات انقلابی خفته شده های زخم کش دوباره بیدار شد، تمام طبقات جامعه اعم از کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهری و بورژوازی بدون صف - پسندی طبقاتی معین علیه حکومت سلطنت و علیه نفوذ امپریالیسم به مبارزه برخاستند، سرزبندی طبقات مشخص نشده و خصلت عسوم خلقی جنبش هم چنان حفظ گردید. طبقه کارگر که طوسی

این دوره از گسترده‌گی رو به رشد برخوردار شده بود، هم به دلیل ضعف تشکل و هم تحت تاثیر رهبری رفیرمینی و خانانانسه^۱ حزب توده، توانست استقلال طبقاتی خود را کسب کند و سرزنند ی طبقاتی خود را با دیگر اقشار اجتماعی روشن سازد .

فقط با رشد سرمایه داری در ۱۵ سال بعد از رفیرم ارضی بود که صف بندی های طبقاتی شکل روشنی به خود گرفت و طبقه کارگر ایران به مثابه نیروی توانمند وارد صحنه اجتماعی شد . پس از سال های ۱۳۴۲ و با گسترش مناسبات سرمایه داری، کارگران صنعتی جدید که تا قبل از آن تنها در محدوده های معدنی مثل تولیدات نفت، صنایع چاپ، پارچه بافی و دخانیات مجتمع بودند ، در حوزه های جدیدی و با کمیت جدید یا به میدان گذاشتند، بابه صحنه آمدن قشر وسیعی از کارگران صنعتی جدید به عرصه تولیدی کشور، صف بندی های نوینی در عرصه مبارزه طبقاتی پدیدار گشت . و تاثیرات عینی خود را بر قیام بهمن بر جای گذاشت . قیام بهمن سرزنندی های طبقاتی را مشخص تر کرد و زمینه را برای پسایمان بخشیدن به درهم آمیختگی طبقاتی فراهم ساخت .

سرمایه داری برای رشد مجبور بود فتودالیسم را از حوزة اقتصاد برکنار کند . رفیرم ارضی شاه چنین امری را به ضعیفترین صورت و با آهنگی خواب کننده بسط پیش می برد . امتیازات فتودالی نزه نزه از آنها سلب می شد، فقط برای آنکه حاکمیت صنعتی آنها را دوباره بر زمین تثبیت کند . محترما یکی بود . قوانین فتودالی به زبان بورژوازی تعبیر می شد و سردار الاشراف ها ، سلطنت المطالك ها و جناب الدوله ها جای خود را به والا تبارها و عالی مقامها می سپردند .

به طور کلی نیروهای فتودال زبان چندانی نصی کردند و خود را نیازمند متفاوتی در برابر بورژوازی نمی دیدند . این تفسیر و تحولات آرام ضرورت وجودی جبهه ملی را کاملاً نفی می کرد و

جائی برای سیاست‌بازی آنها باقی نمی‌گذاشت. انعکاس این حرکت در جبهه ملی بدینگونه بود که اگر همه چیز آرام پیش رود، اگر خونریزی ریخته نشود، می‌توان امیدوار بود که به تدریج و گام به گام استبداد فئودالی را به دیکتاتوری بورژوازی و سلطنت را به جمهوری تبدیل کنیم.

مجاهدین خلق در واقع در آن ایام به مثابه محصول شکست قطعی لیبرالیسم احزاب تشکیل دهنده جبهه ملی و بخصوص نهضت آزادی ایران که در اثر تغییرات ناشی از رفرم ارضی شاه و تحولات بعد از آن ضرورت وجودی خود را کاملاً از دست داده بودند، پدیدار گشت. مجاهد این سال‌ها با سرزبندی قاطع علیه لیبرالیسم این احزاب، صارزه علیه دیکتاتوری لجام‌گسیخته پهلوی را آغاز کرد. دیکتاتوری ای که با سرکوب عنان‌گسیخته سال‌های ۴۲ به بعد، بر زمینه رفرم ارضی پایه‌های خود را گام به گام محکم‌تر می‌کرد و به شیوه‌ای ارتجاعی تحولات سرطانی داری را از بالا پیش می‌برد و تسلط سرطانی و روابط کالائی را در اقصی نقاط کشور توسعه می‌داد. امری که نیاز به یک تغییر و تحول اجتماعی را پاسخ نمی‌گفت، بلکه دقیقاً در جهت مخالف با این نیاز و به شیوه ارتجاعی‌ترین شیوه خود عمل می‌کرد. دیکتاتوری سلطنتی طی این سال‌ها به پشتیبانی کامل از امپریالیست‌ها، راه نفوذ سرطانی‌های امپریالیستی را نه بر حسب ضرورت‌های اجتماعی و گشایش راه رشد نیروهای مولده، بلکه دقیقاً در نقطه مقابل آن، یعنی در محصور ساختن هرچه بیشتر آن گنوده بود. از همین رو بدون آنکه رونق اقتصادی و رشد و شکوفایی اجتماعی را مدنظر داشته باشد، سریعاً به ورشکستگی و فلاکت بخش وسیعی از جامعه در مقابل تمرکز درآمدها و تجمع ثروت در دست اقلیتی از سرطانی‌داران و درباریان حاکم و اربابان امپریالیست آنها منجر گردید اولین قربانیان این سیاست ارتجاعی، میلیون‌ها تن از دهقانان و

روستائیانسی بودند که آواره شهرها شده و به خیل کارگران شهری ملحق می شدند. محصول این قطبسی شدن، تجزیه سیستم خوده بورژوازی ایران به بخشهای مختلف بود که هر یک تمایلات خاص خود را داشت.

رژیم پهلوی با فرسودگی و گسترش روابط کلاسی و از یک سو شمارهای لیبرالی را از احزابی نظیر جبهه ملی و نهضت آزادی گرفت و هرگونه امکان حرکتی را از آنها سلب کرد، و از سوی دیگر موقعیت حاکمیت خود را با اتکا بر طبقه سرمایه داران مستحکم ساخت و دیکتاتوری عربان سیاسی خود را بر این زمینه استوار نمود. تنها جایی که حرکت رژیم برای این احزاب باقی می گذاشت، فقط نق زدن در مورد وجود دیکتاتوری و سلب آزادی بود که آن هم به دلیل سرکوب شدید، امکان ظهور نمی یافت و در حد همان غرولندهای خصوصی باقی می ماند. در چنین شرایطی گرایش رادیکال درون جبهه ملی و به طریق اولی نهضت آزادی، ضرورتاً صرف خود را از رهبران کهنه کار جدا ساخت و سازماندهی حرکت و عصیان توده های خود را بر عهده وضعیت موجود را، پیش روی خود قرار داد. این گرایش رادیکال هر چند که در تقابل آشکار با گذشته خود نبود، اما در خطوط کلی و اهداف برنامه ای، خوشاوندی نزدیکی با مشخصات احزاب گذشته خود داشت. گرایش عمیق به دولت مذهبی که از همان ابتدا وجه مشخصه و عامل شناسائی مجاهدین بود، بازتاب دقیقی این گرایش خوشاوندی است.

حال این سوال پیش می آید که این مشخصات چه بودند. جبهه ملی صدق که خود ادامه مبارزات ضد استعماری و ضد استبدادی بورژوازی ضعیف دوران انقلاب مشروطیت بود، در سال ۳۲ بر اثر حاکمیت کامل لیبرالیسم بر آن، به شکست کشیده شده و با اوج گیری مجدد جنبش توده ای در سال های ۴۰ تا ۴۷ هنوز دوباره سر از لاک خود بیرون نیاورده بود، که در مقابل اقدامات

رژیم در زمینه رفوم ارضی و ایجاد زمینه های رشد سرمایه داری، اجتناب
 شد. جبهه ملی در این سال ها تنها به شعار "اصلاحات ارضی
 آری، دیکتاتوری نه!" اکتفا نمود و نهایتاً سیاست ضد استعماری
 را که در جبهه ملی مصدق بیان خود را در سیاست - موازنه
 منفی او آشکار می ساخت، عملاً از برنامه خود
 حذف کرد و تنها به جنبه ضد استبدادی آن برنامه چسبید، لیکن
 به دلیل لیبرالیسم حاکم در این زمینه نیز فاقد هرگونه پیگیری
 بود. به این ترتیب جبهه ملی و نهضت آزادی، از یک سو نقضش
 خود را به مثابه نمایندگی بورژوازی از کف داده بودند و از سوی
 دیگر مطلقاً قادر به نمایندگی گرایشات رادیکال اقشار خرده بورژوازی
 نبودند. دیگر هیچ اعتمادی به جبهه ملی و میرانسانی
 نظیر آن وجود نداشت، حتی برای اقشار مسرفه خرده بورژوازی نیز
 کشفی نسبت به این جریانات باقی نمانده بود.

پس از این شکست، سازگان مجاهدین با زنده کردن تصایلات
 ضد امپریالیستی و دمکراتیک و انگاه به نیروهای دمکرات جامعه
 که عمدتاً در تاکتیک های قهرآمیز و شعارهای عاجل آن علیه
 رژیم سلطنت، سلطه امپریالیسم و ارتش سرکوبگر، خود نقائصی
 می کرد، خود را از گرایشات لیبرالی نهضت آزادی تفکیک نمود و
 جای خود را در میان اقشار رادیکال خرده بورژوازی و بخصوص
 روشنفکران مشرقی مذهبی باز گشود.

مجاهد که هدف خود را بر بنتر همان برنامه جبهه ملی
 یعنی سیاست ضد استعماری - ضد استبدادی پیشین بورژوازی ضعیف
 و ناتوان مشروطیت بنیان گذاری کرده بود، با توجه به جایگاه
 طبقاتی خود، در مقابل یورش لجام گسیخته روابط کالائی بعد از
 رفوم ارضی، عصیان خرده بورژوازی منفی در حال تجزیه را علیه
 دیکتاتوری پهلوی تشویرزه کرد و به عنوان خط و مشی خود اعلام
 نمود. در سرلوحه این خط مشی مبارزه علیه سلطه امپریالیسم،

ارتش و حکومت سلطنتی قرار داشت و بهیچود در وضعیت اقتصادی اجتماعی تولید کنندگان خرد را از وظائف اولیه خود در چارچوب مذهب قرار داده بود.

انعکاس این تضاد، شعار جمهوری و مذهب بود که به عامل برنامه‌ای مجاهدین تبدیل شده بود.

مجاهدین دوران سلطنت پهلوی، اپوزیسیون انقلابی فعال و مبارزی بودند که خصمشان نیز با صوغ آنها علیه سلطنت همخوانی داشت. ولی این خصم خود سلطنت بود که با وضعیت سرمایه داری ایران و ضرورت‌های تاریخی نیروهای مولده تطبیق نمی‌کرد. این عدم انطباق، صواضع مجاهدین را با تناقض فاحشی رهبر و مسی ساخت. التقاط در ایدئولوژی و سیاست، وارد کردن اعتقادات کهنه در شعارهای سیاسی انقلابی و تلفیق مذهب با دولت.

به عبارت ساده تر اختیار خرده بورژوازی از یکدیگر کاملاً تفکیک شده بود. بخشی که راه مفسر خود را در چسبیدن به بورژوازی می‌جست و بخش دیگر باید رهبری طبقه کارگر را می‌پذیرفت. مجاهد هدف برنامه‌ای خود را در التقاط با این دو برنامه قرار داده بود. اما این دوگانگی تا آنجا دوام می‌آورد که کل خرده بورژوازی در نتیجه رشد سرمایه داری ایران هنوز کاملاً تفکیک نشده بود. یعنی تا همانجا که سلطنت می‌توانست دوام بیاورد و به مثابه رهنمای جامعه سرمایه داری خود را حفظ کند. همانگونه که شکست حکومت سلطنتی در تناقض با رشد جامعه سرمایه داری قرار داشت مجاهد نیز نماینده منافع کلیت خرده بورژوازی و آخرین شکل تضاد فرآیند اجتماعی تولید سرمایه داری ایران به حساب می‌آمد.

خلاصه کنیم: مادام که مظاهر جامعه کهن، تاثیرات تضاد خود را بر جامعه سرمایه داری ایران بخصوص از دهه چهل به بعد تحمیل می‌کرد، التقاطی گری مجاهدین، تاثیرات عطفی چندانی پیدا نمی‌کرد. چرا که این تضاد هر چند در خصم طبقاتی خود

خرده بورژوازی نهفته بود، با این وجود در سیاست بازتاب دوگانهای
نداشت و از قاطعیت مجاهدین در مبارزه علیه سلطنت و امپریالیسم
نسی گاست.

به همین دلیل خصلت ضد امپریالیستی و ضد سلطنت مجاهدین
خیلی سریع گرایشات رادیکال خرده بورژوازی ایران را متشکل ساخت
و زمینه های نفوذ عمیق در میان توده های زحمتکش جامعه را فراهم
کرد. طولی نکشید که سازمان مجاهدین خلق به یک نیروی
وسیع اجتماعی تبدیل شد. و تمایلات خفته و سرکوب شده مردم
بورژوازی ایران، هم در جنبش مشروطه و هم سال های ۳۲ و ۴۱ به
یعد، در پرچم القاطبی مجاهدین مناسب ترین عامل رهبری
خود را یافت.

مجاهد در حقیقت طبعا و مساواتی شد. رای گرایاناییسی
مرکب از تمایلات فروخورده بورژوازی ایران به اناناسه
تمایلات انقلابی و رادیکال خرده بورژوازی تحت فشار سرمایه های
امپریالیستی، در دوران سلطنت پهلوی.
بنیاد این نفوذ برانزجار توده های زحمتکش از رژیم سلطنتی
شاه و خاطرات باصطلاح طلائی دوران صدق و بر معتقدات جبهه
ملی استوار بود. مجاهد انعکاس تمایلات سرکوب شده مردم و
آن بخش از بورژوازی ایران بود که می خواست شکل جمهوری را
جایگزین سلطنت کند و خود را از زیر فشار امپریالیسم بوهاند.

با چنین پیشینه تاریخی نه مبارزه ضد استعماری مجاهدین
با ضمنون حرکت اجتماعی جامعه همخوانی داشت و نه مبارزه
ضد استبدادی آنها. چرا که دیگر نه استعمار به شیوه کهن
وجود داشت و نه استبداد بعد از سال ۴۲ استبداد قاجاری و
رضاخانیه بود. در شرایط موجودیت یافتن مجاهدین خلستق
امپریالیسم دیگر در روابط اقتصادی - اجتماعی حاکم به صورت
همه جانبه جایگیر شده و خود را تحکیم می بخشد، هم چنانکه

دیکتاتوری طبقه سرمایه دار برخلاف استبداد فئودالی شکست
مفصل تری به خود می گرفت و وصف بندی طبقاتی دیگری را در برابر
خود قرار می داد. در حقیقت سازمان مجاهدین با شعار مبارزاتی
گذشته در شرایط جدید و در موقعیت اقتصادی - اجتماعی و
سیاسی جدیدی پا به عرصه می گذاشت، که با شرایط گذشته
فرسنگ ها فاصله داشت. همراه با روند مبارزه طبقاتی و تفکیک طبقاتی جامعه،
مسئله سازمانی که با چنین مختصاتی پای به عرصه آن نهاده
بود، در عمل و در حرکت خود دچار تجزیه می گشت؛ چرا که
با پرچم گذشته نمی توانست در میدان رزم کنونی راه به جایی برد.
اما این تناقض مجاهدین، ریشه طبقاتی عمیق خود را داشت.

خود خرده بورژوازی مستقیم ایران که مورد پرورش مناسبات حاکم
جدید قرار گرفته بود، از نظر طبقاتی سخت دچار تجزیه شده و
نمایندگان سیاسی آن نیز عاجز از درک تحولات و بدون باور کردن به چنین
تحولاتی، احتضار طبقاتی خود را در فرار از گذشته و ترس از آینده
آشکار می ساخت. مجاهد به مثابه نماینده این نیرو مبارزه علیه
حرکت جدید را سازماندهی می کرد، بی آنکه از مختصات ویژه آن
درک می داشته باشد؛ با دیدگاه کهنه ای به جنگ واقعیات جدید
می شناخت که اجباراً در مسیر آتی خود محکوم به تکیه به همان
واقعیت و شناخت درست آن و اتخاذ و استنتاج خط و مبسوط خود
نه از گذشته، بلکه از تحولات آن روز و بهر ای آینده بود.

اگر مجاهدین خلق در سال ۴۴، پرچمدار حفظ
سنتهای ضد استبدادی و ضد استعماری بودند، امروز دیگر در
بازگشت ناگزیر تاریخی خود، رهبران آنها پیکار خود را جانی
می گذارند که سران جبهه و نهضت در سال ۴۲ گذاشتند یعنی
مبارزه برای رفورها آنها در همان محدوده ضد استبدادی خود.

اما مجاهدین خلق چگونه به اینجا رسیده اند و در این پروسه
طولانی چه تغییر و تحولاتی را در مسیر پیرین بزم حوادث پشت سر گذارده اند.

۲- تمایلات خرده بورژوازی ایران در دوران شاه

ویازتاب آن در سازمان مجاهدین خلق

گفتیم که مجاهدین خلق با حفظ مواضع التقاطی خود فقط تا هنگامی می توانست گرایشات رادیکال و دمکرات خرده بورژوازی ایران را نمایندگی کند که اولاً تضاد بین شکل سلطنتی حکومت و ساخت اقتصاد سرمایه داری که بعد از فرم ارضی شاه و در نتیجه رشد شتابان سرمایه داری ایجاد شده بود، هنوز در اوج حدت و شدت خود قرار نداشت و ثانیاً خود خرده بورژوازی ایران علیرغم آنکه در اثر همین رشد روبه تجزیه بود، اما تشریفندی های آن هنوز تا صلاً از هم تفکیک نشده بود و در کلیت خود گرایشات رادیکال را ضمکس می ساخت .

تحولات اقتصادی در غیاب مبارزه آشکار طبقات به شکل آرام، رخوت انگیز و ارتجاعی بوروکراتیک پیش می رفت و انتقال از اقتصاد فئودالی به سرمایه داری به همان نسبت که روابط زهرینائی را به کندی پیش می برد، در تغییر تضامیات زهرینائی نیز کند عمل می کرد یا بهتر بگوئیم بازتاب این تغییرات در میان اقشار و طبقات مختلف اجتماعی به صورت واکنش صریحی خود را آشکار نمی ساخت .

نیم قرن بعد از جنبش مشروطه شعارهای ضد استبدادی و ضد استعماری مردم هنوز بیان مثبت خود را نیافته بودند .

سرمایه داری به سرعت رشد می کرد ، اما از شعارهای آزادی و

استقلال و حقوق دمکراتیک به مثابه آسایش و آرزوهای دیرینه
 توده های زحمتکش حتی در قالب های بورژوازی هم خبری نبود.
 با هجوم سرمایه های امپریالیستی به ایران مناسبات سرمایه داری
 به سرعت جایگزین مناسبات کهن می شد، با این حال تحولات
 ضد استبدادی و ضد استثمار سرمایه گردیده توده های متمدن
 نه فقط بدون پاسخ مانده بود، بلکه زیر چکمه های سرمایه و
 خشونت دستگاه پلیسی پهلوی ضام صیقل می خورد و پرداخته تر
 می شد. این تحولات به صورت یک نیروی فریضی، بسه و سه
 خورده بورژوازی ایران را که در نتیجه رشد صنعت پیش از همه زبان
 می دید در هر سطحی وزیر هر شعاری علیه سلطنت بسیج می کرد
 و آن را به جنگ مرگ و زندگی دعوت می نمود. سلطنت پهلوی برای
 بازگشودن راه سرمایه های امپریالیستی، باید در عین حال راه
 نفوذ قوانین بورژوازی و فرهنگ استیلاگرانه امپریالیستی را
 می گشود و زمینه های ثبات و نامین سرمایه های طالی را فراهم
 می ساخت. این امر در درجه اول مستلزم محدود کردن نفوذ
 روحانیت در برچیدن مصادیق نفوذ الیم از صیتم قانونگذاری کشور
 بود. شاه مذهب را فقط برای تحقیق توده ها می خواست، نه
 برای ممانعت در برابر نفوذ قوانین بورژوازی. قوانین مذهبی
 علیرغم چنین موهبتی که برای سرمایه داری داشت، اما در اکثر
 موارد راه گسترش مناسبات بورژوازی را مسدود می کرد. سلسله
 مراتب روحانیت نه فقط از طریق تسلط خود بر صوفیات، بر بخش
 وسیعی از زمینها و ثروت های کشور دست انداخته بود، بلکه بسا
 اعمال نفوذ بر قوانین قضائی کشور اعم از وراثت، حقوق زن و
 مسرد (ازدواج و طلاق)، بیع و تجارت و غیره در راه تسلط
 مناسبات سرمایه داری سنگ می انداخت. روحانیت این حقوق را در
 سال ۱۲۸۶ و در جریان تحمل ضم قانون اساسی به سلطنت
 قاجاریه کسب کرده بود که بر اساس آن ه تن از برگزیده گسان

عالی مذهبی همانند وظائف امروز شورای نگهبان می‌بایست
قوانین مجلس را با قوانین اولیه اسلام تطبیق داده و به توضیح
های پوزیتیسی می‌رسانند.

همراه با رشد روزه نزاید مناسبات سرطایه داری، به تدریج از
سلطه نفوذ این سلسله مراتب مذهبی در دستگاه سلطنت کاسته شد
و بعد از رفرم ارضی، عده روحانیون به دنبالچه تبلیغاتی و
زائده‌هایی برای تبلیغات خرافی مردم و عوام فریبی دستگاه
سلطنت تبدیل گردیدند. بسیاری از افسار خورده بورژوازی ایران
به علاوه قشر عظیمی از تجار بازار که از يك سو خود را زیر
فشار سرطایه‌های امپریالیستی و کارگزار آن یعنی دستگاه سلطنت، در حال
ورشکستگی می‌دیدند و از دیگر سو عمیقاً به اعتقادات مذهبی
پاییند بودند، کینه و انزجار خود را در قالب مذهب نثار سلطنت
پهلوی می‌کردند و از نفوذ مذهب نفی متمدن پهلوی را نتیجه می‌گرفتند.
مجاهد با جنگ انداختن به شعار کهنه مذهب، فقط تحایلات
کاذب این قشر عقب مانده اجتماع را نمایندگی نمی‌کرد، بلکه آن بخش
از نیروهای را هم که منافعیشان با منافع بورژوازی لیبرال ایران گره
خورده بود، به سوری خود جلب می‌نمود.

اشتراک ایدئولوژی و خط و معنی ضد سلطنت، نیروی طرفدار
روحانیت، ضد سلطنت به سرمداری خمینی و طالقانی را که زیر فشار
استبداد سلطنتی و سرکوب ساواک، توان جنب و جوش نداشت و قادر
به سازماندهی خود نبود، به سمت مجاهدین ضمایل نمود
حایت آنان را از مجاهدین صوجب گردید.

خمینی هر چند بعد از به دست گرفتن قدرت سعی کرد تا بین
اسلام خود و اسلام مجاهدین سرزندی ایدئولوژیک دست و پا
کند و چنین وانمود سازد که از آغاز تماس با نماینده مجاهدین
در نجف، به جهان بینی آنها شک کرده است، اما بنا به اعتراف
خود او و سایر همپالگی هایش این سرزندی صکوت ماند و

خمینی موضع قاطعی نگرفت. تنها وجه اختلاف در انتخاب تاکتیکهای قهرآمیز از جانب مجاهدین بود که با احکام اسلام همخوانی نداشت و می توانست يك دید الحادى به حساب آید. با این وجود اختلاف از جانب بسیاری از سرمدان خود خمینی جدی تلقی نشد و گروههای طبل اسلامى، قلعه منصور و بقایای دارو دسته نواب صفوی و خلیف سلطه مسمی، به حمایت از مجاهدین برخاستند. چرا که آنها خود نیز به مبارزه مسلحانه علیه رژیم سلطنت یعنی حکومت کفر روی آورده بودند و چندان تفاوتی بین تمایلات خود و مجاهدین نمی دیدند. بخصوص که کثرت نیرو و روحیه پرشور مجاهدین آنها را سخت تحت تاثیر خود قرار می داد. هنگامیکه شعار دست و مسلسل همراه با سرک ویتسون و داس و سندان و ستاره سر فراز سر مجاهدین درخشید، فقط جای طبقه کارگر خالی بود. طیف وسیعی از اقشار خرد بورژوازی ایران همراه با بخشی از تجار بازار علیه سلطنت و حول این شعار متحد شدند. هر قدر اجتماعى تطیل خود را در آن منعکس می کرد. از رادیکالترین اقشار تبه بدست شهری تا بخش وسیعی از اقشار مرفه اجتماعى حول سازمان مجاهدین گرد آمدند. بسیاری از نیروهای سنتی مذهبی همراه با رهبران از جمله آیت الله طالقانی، اردبیلی، رفسنجانی، عمده گروه طبل اسلامى و قلعه منصور، بسیاری از مهره های سرشناس کنونی رژیم جمهوری اسلامى همانند رجائی، الهی، فرضی، نبوی و بسیاری دیگر

۱- مجاهد با رسیدن از پستک کوبنده کارگر و گزینش سندان بر پطن شعار خود، بطور غریزی الفت بی نظیر خود را به سرمایه اثبات کرد و به این طبقه دوران ساز فهماند که در نظام مطلوب مجاهد طبقه کارگر باید طبق معمول پار اصلى جامعه را به دوش بکشد و همچون سندان آهنین فشار استثمار بورژوازی را تحمل کند.

رهبری مجاهدین را پذیرفتند و دیگران که از حمایت آن
اضلاع کردند، خنثی گردیدند. مجاهدین در این حال ائتلافی
بود از بقایای جبهه ملی، همراه نیروهای سنتی خسرده -
بورژوازی با کسریشات عمیق ارتجاعی - مذهبی، و روشنفکران
انقلابی مذهبی! با اینهمه دست بالا را در رهبری
مجاهدین، گرایش رادیکال خسرده بورژوازی داشت که در کلیت
خود بسیاری از اقتدار تهیدست جامعه و قشر وسیعی از
زحمتکشان محروم شهری را نمایندگی می کرد.

بوتری مذهب بر فعالیت فکری مجاهدین، نتیجه بقایای
تفکرات پوسیده و تمایلات ارضاء نشده خسرده بورژوازی ایران
و تمایل به روحیه گذشته گرایی بر آوار کهن بود که مادیت
خود را از خصوصیات عقب مانده رژیم سلطنت اخذ می کرد. هاله
مقدس مذهب برای خسرده بورژوازی ایران، بیان تضادی بود
که سالیان دراز مابین دهقانان و توده های زجر کشیده علیه
اربابان فئودال، حکام ستمگر و ناپندگان سلطنت حصار خصومت
می کشید. یکمزار و چهارصد سال سینه زنی برای امامان
مظلوم شان، مظلومیت دهقانان در برابر ظلم و بیداد کوری
اربابان فئودال را دامن می زد، همچنانکه تکفیر معاویسه
و یزید خشم توده های ستم دیده علیه حاکمان دستگاه سلطنت
را. التقاط فکری مجاهدین نیز همچنان در تقابیل دوگرایش
مفاد طبقاتی معنا پیدا می کرد.

به این ترتیب که بورژوازی کوچک و متوسط از يك سو
روز به روز زیر فشار سرمایه های امپریالیستی با وضع نزاری
روبرو می گردید و صنعت ملی از بین می رفت و جای خود
را به صنعت بزرگ می سپرد. این امر ضدیت این بخشهای
بورژوازی را با دربار و سلطنت پدید می آورد. اما چون زیر
فشار سرمایه راه به جایی نمی جست به مذهب پناهنده می شد

و راه نجات را در دستگیری مذهبی و فرار از فرهنگ
 بورژوائی جستجو می کرد . و از سوی دیگر مساوات طلبی و
 برابری ، تعدیل ثروتها که توده زحمتکش و ستمدیده اجتماع
 را علیه اربابان ظلم بسه طغیان وامی داشت ، حضور
 عملی خود را در شعارهای انقلابی مجاهدین تجلی می دید .
 الحاد تهیدستان و خرده بورژوازی زحمتکش به مذهب پاسخ
 خاص خود را می داد . یا گذاشتن روی اصول اولیه و عقب مانده
 قرآن و توسل جستن به تفاسیر انقلابی از آن ، بیرون کشیدن
 شعیر ، طغیان و خون و شهادت طلبی از آن ، برای نیروهای
 عصیانگر خرده بورژوازی ، جرح و تعدیل آیه های قرآنی و مثنوی
 الهی علیرقم جوهر الحادی اش مجاز شناخته شد و قیام صلحانسه
 علیه حکام که امری کفرآمیز به حساب می آمد در آموزشها و استنتاجات
 جدید قرآن صواب تلقی شد . طریقت اسلامی به شیعه
 واعظان پیش از مشروطه یعنی شیخ احمد احساہی و اصل
 معاد که با روح عصیان توده ای هم آوازی نداشت ، به طور
 غیر صریح از ضامین و دستورات دینی مجاهدین حذف
 گردید : معاد روی زمین است . زمین را باید به دوزخ ظالمان
 و بهشت محرومان تبدیل کرد . نظرات انقلابی مذهبی
 شدیداً درون نیروهای محروم جامعه نفع می گرفت و با پاسخ
 مثبت آنها روبرو می شد . اما واقعیت این بود که امتقادات
 مذهبی مجاهدین به قرآن همانقدر نزدیک بود که صانعی
 اقتصاد آنها به سرسیالیم ! نگاهی به مقاله " اقتصاد به
 زبان ساده " نوشته یکی از بنیانگذاران اولیه مجاهدین نزدیکی
 این بیانی اتمانی را با سرسیالیم روشن می سازد . منطقت های
 انقلابی مجاهدین ، اعمال سیاست های قهرآمیز در ضدیت
 با سلطنت و امپریالیسم ، روح سرکش و انقلابی خرده بورژوازی را
 چلا می داد و بر کین و عداوت او علیه امپریالیسم و

سلطنت می افروزد.

قرآن به دلخواه او دست چین شده بود: "فضل الله
مجاهدین علی القاعدین اجرا" عظیمی" قرآن خون است و شمشیر
مبارزه علیه ظلم است و بیدادگری. بیان دو قطب، خطوط موازی
خود را در مبارزه با حکومت یزیدی و ظلم فرعون می دید. رژیم
سلطنت بین این دو گرایش، هم وزنی و هم سنگی برقرار می ساخت.
الگوهای گذشته همچون قیام مزدکیان، سرداران و این آخرین
کوچک خان و خیابانی جان می گرفت و ضامین عقب مانده
قرآنی با رنگ و لعاب انقلابی تقویر می شد. نوشته های
طه حسین، نویسنده مصری در دوران اصلاحات ناصری به زبان
مجاهدین ترجمه می شد و همراه با آثار نویسندگان ضد استعماری
همانند فراتس قانون نویسنده سیاه پوست مارتینیکی که بعدها به الجزایری
معروف شد در تشکیلات آنها دست به دست می شد.

در بعد بین الطلی نیز جنبش مسلمانان مور فیلیپین و پولیساریو
معیار اتحاد بین الطلی بود که بر تارک آن نمونه انقلاب
الجزایر قرار داشت و پاتریس لومومبا، بن بلا و جمیله بوپاشا
نیز سنبل این انقلابی گری و قهرطانی شناخته می شدند.
همانطور که گفتیم سیاست های انقلابی مجاهدین در طس
تطبیق این سالها بیش از آنکه اشتیاق روحانیت مذهبی را به
تفسیر نظام سلطنت و استقرار یک حکومت مذهبی نمایندگی
کنند، روحیه عصیان خرد بورژوازی زحمتکش جامعه را نمایندگی
می کرد. مجاهد خود را پرچمدار محو اختلافات طبقاتی
و استقرار نظام بسی طبقه توحیدی قلمداد می کرد.

اما این خواب و خیال را دپسری نپائید، تفکرات اتوپیک
در کوران واقعیت و در کوره مذاب مناسبات بورژوازی به سرعت
ذوب شد. بورژوازی همراه بارشد. خود همه این توهمات را
می خورد و فرو می بلعید. باز نچهره ای شدن تولید هرکس

برای همه کار می‌کرد و همه برای هرکس " . نه شعار " از تسو
حرکت از خدا برکت " صدای پیدای می‌کرد و نه برای " الله "
مکانی باقی می‌ماند که مورد ستایش قرار گیرد . الحساد
مذهبی باید به الفاء مالکیت بر وسایل تولید می‌انجامد .
این فقط طبقه کارگر بود که می‌توانست و باید پرچمدار مبارزه
علیه نظام سرمایه باشد . دوگانگی در سیاست و ایدئولوژی
مجاهدین تا آنجا دوام می‌آورد که خرده بورژوازی ایران به
اقتدار و تمایلات گوناگون تجزیه نشده بود .

با تجزیه روز افزون خرده بورژوازی ، سازگان مجاهدین نیز
دچار تجزیه شد و اوضاع سال ۵۳ آن به وقوع پیوست .

www.iran-archive.com

۳- تأثیرات تجزیه خرده بورژوازی در سازمان مجاهدین

و چگونه انشعاب آن:

همانگونه که در بحث گذشته روشن ساختیم « همراه با رشد پرشتاب مناسبات سرمایه داری و تجزیه روز افزون خرده بورژوازی، مرزبندی های طبقاتی جامعه نسبت به دوران پیشش مشخص تر شد و بسیاری توهمات کهن از جمله مذهب، بخصوص در میان توده های کارگر، دهقانان، تهیدستان شهری و روشنفکران انقلابی فرو ریخت.

اگر تا پیش از رشد کامل سرمایه داری برای دهقانان و عموماً کسبه و پیشه وران شهری، مذهب تجلی "برکت" و عامل جادویی افزایش درآمد به حساب می آمد و برکت تولید برای کارگران و پرولتاریای تحت استثمار، جز ششرو صییت حاصلی نداشت. اگر دهقان با امید به پروردگارش در زمین بذر اطاعت می پاشید، کارگر با نیروی کارش تخم کین می کاشت. و علیه مشیت الهی سرمایه داری، علم مخالفت می افراشت. اگر کسبه و پیشه ور با برکت الله دخل و خرجش را جمع می زد: کارگر مزدبگیر با کنار نهادن الله سونوشتش را رقم می زد!

سازمان مجاهدین خلق ایران به مثابه يك سازمان سياسي دستكرات كه طبق وسیعی از خرده بورژوازی ایران را در

کلیت خود نمایندگی می کرد، نمی توانست از تاثیرات تهمی این تغییرات عینی و ذهنی برکنار بماند و خود را از شر چنین تجزیه ای صون نگه دارد .

این تجزیه از مدت ها پیش در شرف تکمیل بود و واقعیت زندگی اقتصادی نوده ها در نهایت تاثیرات خود را بر سیر مبارزات تاریخی باقی گذاشته بود . سازمان مجاهدین باید به نقاط بین مذهب و صومالیسم خاتمه می داد ! یا باید رهبری طبقه کارگر را می پذیرفت و یا در جهت ضایع بورژوازی ایران سمت گیری می کرد . تاثیرات عمیق این تضاد به بحران سختی در تشکیلات مجاهدین انجامید که به ویژه در سال ۵۲ و ۵۳ به اوج شدت خود رسید و بالاخره تضادی که بین ضایع خرده بورژوازی دمکرات و بورژوازی در این دوره شکل گرفته بود، در اوایل سال ۵۴ به جدائی قطعی این دو گرایش منجر گردید و انشعاب در سازمان مجاهدین بنا به علل فوق الذکر و بر اساس این تغییر و تبدیلات پدیدار شد . اختلافات اقتصادی ، سیاسی ، مذهبی و تشکیلاتی در تماسی عرصه های علمی بروز کرد . تضادهای درونی بر یکدیگر اثر خاص خود را گذاشت و جدائی کامل آنها که از قریب قابل پیش بینی بود ، به وقوع پیوست . اما به آنگونه که حادث شد چیزی نبود که هیچکس انتظارش را نداشت .

اگر بخواهیم کسی بیشتر حول این تضاد مکت کنیم باید بگوئیم: دو گرایش خرده بورژوازی دمکرات و بورژوازی لیبرال علی رغم برتری کامل اولی ، اما طیف مخالفی را در کنار هم قرار می داد که هم از نظر اقتصادی دارای منافع متفاوتی بود و هم از نظر مذهبی تفسیر و تعبیرهای خاص خود را داشت .

کل مجاهد که تهیدستان شهری و زحمتکشان جامعه را نمایندگی می کرد، عزم کرده بود علیه مستکبران پها خیزد و

دوش به دوش مارکسیستها علیه ظلم آریامهری طغیان کند. چراکه او بین خود و مارکسیسم تفاوت چندانی قائل نبود و از صوصالیسم هیچ هراسی نداشت. مجاهد عمیقاً براین اعتقاد بود که :

" اسلام دشمن متکبر، به مارکسیسم دشمن متکبر ارج می‌گذارد و می‌تواند دوشا دوش آنها علیه آریامهر متکبر، سه نبرد برخیزد. زیرا دشمن هر دو یکی است : "ارتجاع و استعمار" (به نقل از بیاناتی‌های اولیه سازمان مجاهدین خلق)

گرایش غالب مجاهد تلاش داشت، عدالت و برابری اتوپیائی خود را جایگزین ظلم و بیدادگری آریامهری کند. از همین رو نیز بر این پندار بود که " مارکسیسم " چیزی نیست جز پاسخ مشابه به نیازهای طبقاتی و تفاسیر مذهبی او از مسائل مشخص مبارزه، و می‌گفت :

" آن مارکسیستی که علیه بیدادگری دست به مبارزه می‌زند، درست همان دستوراتی را انجام می‌دهد که اسلام داده است. ولسی کاری که آریامهر انجام می‌دهد درست ضد دستورهایی اسلامی است "

و یا اینکه می‌گفت :

" آن مارکسیستی که در راه مردم تن به شهادت می‌دهد درست دستور علی بن ابیطالب را انجام می‌دهد که دشمن متکبر باشید و یارستمندیده . "

(به نقل از همان بیاناتی)

اما گرایش دیگر فقط می‌خواست قدرت پهلوی را مهار کند . می‌خواست برای سلسله مراتب مذهبی جایی در گوشه و کنار دستگاه حاکمیت دست و پنا کند و تلاش داشت موقعیت از دست رفته دوران طاجار را برای روحانیت احیا نماید. تمام توجه روحانیت این بود که آریامهر را به تحمات و سنن مذهبی و حرمت فقهی مقید سازد! بیان این ایده درحوزه اقتصاد

چیزی نبود جز آزاد گذاشتن کامل تجارت و باز گذاشتن دست
روحانیت و سپردن موقوفات، املاک و تولیدها به آنان!
این دو گرایش از هم تفکیک می‌شدند و نمایندگان خاص خود
را می‌یافتند! مجاهد می‌بایست در این میان یک راه را انتخاب
کند.

در این دوره، مذهب تحریک مجاهدین را گرفته بود. فقط
اندیشه‌های مذهبی نبود که صد راه مبارزه خرده بورژوازی دسکرات
ایران می‌شد، مذهب قید طبقات را با خود داشت. بخش
عظیمی از نیازهای مالی مجاهدین از طریق بازار تاهین می‌شد و
گروه وسیعی از نمایندگان این گرایش روز بروز در تشکیلات مجاهدین
نفوذ بیشتری پیدا می‌کرد. مجاهد اقتدار مرفه خرده بورژوازی و
بورژوازی تجاری را در فعالیت خود شریک کرده بود. این مشارکت در
درجه اول باید حق نیروی دسکرات را از آن سلب می‌کرد.
هراس این گرایش از مارکسیسم پیش از کهنه آن به آریاصهر بود.
اما پیش از آنکه این گرایش زمینه بروز پیدا کند، عمده
نیروی مجاهد انتخاب خود را کرده بود. مجاهدین این
جهت‌گیری را به سمت تعیین تکلیف قطعی علیه لیبرالیسم بورژوازی سوق
دادند و آن را وادار نمودند که بین مذهب و سوسیالیسم
صورده نظر خود رومی را برگزینند. چراکه:

اولاً "حضور سلطنت و بیدادگری آریاصهری مانع از آن بود که مجاهد
بتواند بین مذهب و مبارزه علیه ستکری آریاصهری، مذهب را انتخاب کند.
ثانیاً "گرایش‌های رادیکال و تعالیات نیروی تهی‌دست شهری و فقیر
و صکت بی‌حد و حصر این نیروی اجتنافی که در میان گرایش‌های
انقلابی مذهبی مجاهدین سخت طرفدار داشت، به مخریمن
حاصل بازدارنده در مقابل تعالیات بورژوازی و کسبه بازار تهی‌دست
می‌شد.

ثالثاً "بازتاب سیاسی این تعالیات و تجربه شکست خونین جنبش

انقلابی در ۲۸ مرداد سال ۱۳۲۰، تأثیرات خود را بر ذهنیت توده‌ها و سنن انقلابی آنان برجای گذاشته بود. سنن مبارزاتی که هیچ راهی جز قهر انقلابی علیه آریامهر باقی نمی‌گذاشت. چراکه شاه با کودتای خونین ۲۸ مرداد و شکنجه و تیرباران و خفقان بر سرکار آمده بود و دیکتاتوری عنان گسیخته‌ای را بر خلق تحمیل می‌کرد. او با مسالمت به قدرت نرسیده بود که با مسالحت کنار گذاشته شود. این تجربه بر هرگونه تسوهمات لیبرالی خورده بورژوازی خط بطلان می‌کشد.

گرایش غالب که منافع اشرار دمکرات خورده بورژوازی را نمایندگی می‌کرد، حقانیت تاریخی سوسیالیسم را پذیرفت. اما از آنجاکه طی یک دوران طلانی بین مذهب و سوسیالیسم تداخل ایچساد کسوده بود، بنا به سرشت خورده بورژوازی خود، قادر به تفکیک اصول سیاسی - ایدئولوژیک از آمیزه‌های تشکیلاتی نبود و در نتیجه دست به شیوه‌های توطئه‌گرانه‌ای زد که اولین قربانیان آن جز خودشان نبود.

اولین بیانیه انشعاب در پائیز ۴۰ با اعلام مارکسیست شدن مجاهدین، هنگامی انتشار یافت که فقط چند ماهی از دستگیری بخش عمده رهبری باصطلاح مارکسیست مجاهدین توسط ساواک شاه نمی‌گذشت. رهبرانی که اولین اعلام همبستگی آنها به کارگران، خیانت به طبقه کارگر بود. آنها پیش از دستگیری به آنارشیزمی -ترین وجهی مخالفان درون سازمانی خود را قلع و قمع و تار و مار کرده بودند و بعد از دستگیری نیز با ابراز صوت نصیحت به بنیان سلطنت و استغاثه از اهلحضرت تمامی اطلاعات خود را در خدمت ساواک قرار دادند. مشخص‌ترین چهره‌های این نیروهای ضد کارگری وحید افراخته و فقیه دزفولی بودند که در اوج مقاومت -های حماسی فدائیان و مجاهدین در دوران شاه به ابتذال کاسل گرائیده و به شنیع‌ترین وضعی در مقابل رژیم شاه زان-

زندند. عمده رهبران این جریان که بعداً به سازمان پیوستار معروف شد، سرنوشتی جز این نداشتند. خیانت‌های نفرت‌انگیز افسردی همچون روحانی، عابدینی، رادمش و امثال آنها را که در زندان رژیم خمینی دوباره عابد مسلمان شده‌اند، می‌بایست از همین زاویه مورد بررسی قرار داد.

حقیقت این است که انشعاب در سازمان مجاهدین، یا بهتر گفته شود چرخش این جریان در سال ۴۵ به سوی باصطلاح مارکسیسم، بر بنیانهای اصیل مارکسیستی صورت نگرفته بود کسه به شیوه‌های مارکسیستی عمل کند! این دگرگونی در وضعیت نیروی صورت می‌گرفت که قبل از دستیابی به اهداف کمونیستی و درک مضامین مارکسیستی، اهداف و آرمان خود را از دست داده بود.

این نیروی مذهبی به مارکسیسم نیز همانگونه می‌نگریست کسه به مذهب! نه گذشته‌ای داشت که به اتکال آن پایه‌های عقیدتی خود را مستحکم سازد، و نه آینده‌ای که تفکرات و آرمانخواهی او را ترسیم کند. یک مذهب جای مذهب دیگر را گرفته بود. بسا این تفاوت که اولی شجره خود را از پیغمبران اکرم ابتیاع می‌کرد و سرنوشت خود را با ائمه اطهار در جنت می‌یافت و دومی با درک آنارشیستی و خرده‌بورژوازی از مارکسیسم انقلاب را همان خریزه به حساب می‌آورد. جریانی که در اوج قیام از حصول مبارزه اقتصادی، از فراز آنارشیسم به اعماق اکونومیسم درغلطید و همان هنگام متناقضانه از کارگران دعوت کرد به جای آنکه اصلاح بگیرند و به خیابان‌ها ببرزند، نطفه‌های سندیکاها را پی‌ریزی کنند. افراخته، دزفولی، عابدینی، روحانی و رادمش کلیتاً به هم گره خورده‌ای بودند که جز پوچیزم، بسی اعتقادی و بی‌ایمانی مبدع چیزی نبودند و نمی‌توانستند باشند. این گونه ادراک وارونه از مارکسیسم نیز نتوانست چیز این باشد.

سرنوشت سازمان پیکار نتیجه منطقی این آثارشکی گسری
خرده بورژوازی بود که علیرغم تمایلات رادیکال خرده بورژوازی و
نزدیکی خود به سوسیالیسم، هیچگاه قادر نبود مدافعان این
گرایش را که به صورت صیعی گرد سازمان مجاهدین حلقه زده بودند،
رهبری و متذکر نطاید. بلکه بعکس شیوه توطئه گرانه و آتارشیستی
انقلاب، تاحدود زیادی این تمایلات را در سازمان مجاهدین
به قهقرا کشید و گرایشات رادیکال آن را به محافظه کناری
سوق داد.

از مجاهد مذهبی بر بیرون از زندان نیروی مشکلی
باقی نمانده بود. اما عمده نیروهای مجاهد در زندان از تفسیر
و تحولات بیرون بسی بهره ماندند و بر عقاید پیشین خود سخت
چسبیدند. آنها برای مارکسیسم زدائی نیروهای خود، هرچه بیشتر
به شریعت اسلامی پناهنده شدند و مطالعه آثار مارکسیستی
را که تا آن زمان بسیار بدان راقب بودند، از دستور کار
خود خارج ساختند.

گرایشات لیبرال بورژوازی در درون زندان نیز که خود را به
مجاهد نزدیک کرده بود، وقتی شیخ کاذب مارکسیسم را بالای
سر مجاهدین روایت کرد، به هراس خود از حقیقت کمونیسم صواحت
بیشتری داد و از همه نیروهای انقلابی درون زندان سخت
فاصله گرفت.

این نیروی متعصب مذهبی هرچند که از آغاز، ضدیت علییه
کمونیسم را به مبارزه علیه رژیم سلطنت ترجیح می داد، اگر تا این
زمان جرات پیدا نمی کرد علناً علیه کمونیستها دست به عواظریسی
بزند، از شیوه های آتارشیستی انقلاب مجاهدین متمسکی
ساخت تا ضدیت خود را علیه کمونیستها علنی سازد و رندیلان تریچ
نوع تبلیغات را به کارگیرد. مجاهدین مذهبی درون زندان علیرغم
تماسی تلاش محافظه کارانه ای که برای معتبر شناختن این قشر

لیبرال مذهبی متعصب به کار بست، اما موفق به حفظ الحسوت
گذشته نشد و هرگز نتوانست مهر تکفیر این جماعت را از پیشانی
خود پاک کند: مجاهد، منافق شناخته شده بود.

www.iran-archive.com

۲ = پیامدهای انشعاب در سازمان مجاهدین

و تمایلات جدید در حیات دوباره آن

همانگونه که گفتم چرخش مکانیکی و کاذب سال ۴۰ مجاهدین به مارکسیسم، به عوض آنکه تمایلات متفاوت طبقاتی را درون این سازمان سیاسی از هم تفکیک کند، به از هم پاشی موقت آن منجر شد و عمده نیروی آنرا که با گرایشهای سفت و سخت مذهبی در درون زندان متشکل شده بود، به محافظه کاری بیشتری مسوق داد. حکومت آناژنی گری در انشعاب به "مظلومیت" و وحدت مذهبی انجامید و برای تقویت تمایلات محافظه کارانه در مقابل گرایشهای انقلابی بستر مناسبی فراهم ساخت.

گرایش به سوسیالیسم اتوریترائی به مثابه مظهر تمایلات دگرگشت خورده بورژوازی که تاکنون مبنای تناقض آنها با قشریت مذهبی و تمایلات لیبرال بورژوازی قرار گرفته بود، رنگ باخت و تعصبات عمیق مذهبی جلای تازه ای یافت. ضدیت با مارکسیسم که تا این زمان مظهر تشریح این دگرگرایش بود، باید به عامل وحدت آنها تبدیل می شد. و پایبندی به شریعت اسلامی هرگونه رنگ و لعاب "مارکسیستی" را از خود می زدود! دیگر در درون مجاهدین جایی برای شیفتگی به مارکسیسم و مارکسیستها باقی نمانده بود. بسیاری از رهبران مجاهد که عرصه را بر خود تنگ دیدند یا خلع مسئولیت شدند یا بی سروصدا صفوف مجاهدین در بند را ترک

گفتند و به نیروهای چپ پیوستند . بعضی ها نیز که تساب دل باختن از میراث گذشته مجاهد را نداشتند یا خود را وارث سازمان کهن به حساب می آوردند، کامنتی تشکیل دادند و علم هواداری از مجاهدین باصطلاح مارکسیست یعنی همان سازمان پیگار را برافراشتند .

بعد از يك مسری جا بجائی های فیزیکی و تاضیه حساب های تفکیکاتی باید نوبت به تعیین تکلیف با بنیادهای تئوریک و مبنای ایدئولوژیک می رسید . باید در هرگونه اصول عقیدتی و تفاسیر اسلامی که رنگ و بوی مارکسیستی به خود گرفته بود، تجدید نظر می شد و التقاط احمادی با قسط قرآنی هفتوا می یافت . در این بین تکلیف گرایشات لیبرال و تشریون مذهبی از همه روشنتر بود . این دارو دسته ارتجاعی از این شکل تجزیه سلاح تزکیه ساخت و چوب تکفیر علیه " مارکسیسم " مجاهدین برافراشت . نمایندگان اقتدار مذهب و لیبرال مذهبی درون زندان کسه از گذشته دور نیز خلص خود را به اسلام واقعی اثبات کرده بودند، راه اعتدال پیش گرفتند و گوشه گیری اختیار کردند . ملجاء و مسأرای آنها در تمام این دوران همان مکتوب ولایت فقیه خمینی بود که آرمان مسافران قلمداد می شد . منتها دستیابی به احکام این ولایت اسلامی به قدری دور از عقل و عساری از حقیقت بود ، که حتی نمایندگان آن نیز شهادت خطر کسردن پیرامون بحث روی آنرا به خود نمی دادند . آنها نشسته بودند تا پرنده اقبال بر فراز طالعشان حلول کند و حکومت بی درد سر الهی را در کف وجودشان قرار دهد .

این دارو دسته بعد ها وقتی با اوج یابی جنبش توده ای سایه شوم خمینی را بر سر انقلاب دیدند، در سرزندی طامع با مجاهدین درنگ را جایز ندانستند و در اواخر سال ۵۶ در زندان اوین هفت تن از سران معصم اسلامپشان از جمله

موسوی اردبیلی، رفسنجانی، ربانی، لاهیجی، منتظری و غیره فتوای نهائی خود را علیه مجاهدین صادر کردند. این جنابان آیات اعظام به زعامت شکنجه‌گران ساواک، یعنی امثال عضدودی، رسولی و منوچهری، مارکسیم را شدیداً تکفیر نمودند و حکم به الحاقی اندیشیدن و ملحد بودن مجاهدین دادند.

در این بین نقش آیت الله طالقانی پدر خوانده مجاهدین خلق نیز نباید به فراموشی سپرده شود. پدر طالقانی علی‌رغم مخالفتی که ظاهراً با این طرح داشت، در جلسه میزگرد حضور به هم رساند و انگشت خود را پای فتوائی گذاشت. او در حقیقت نماینده تزلزلات مجاهدین و منعکس‌کننده شیفتگی آنها به اسلام بود. باید گفت این در واقع اسر خود مجاهدین بودند که ابزار تکفیر خود را به دست مسراج معتبَر مذهبی سپرده بودند.

و اما در گیرودار این تجزیه و ضرورت تجدید نظرهای عقیدتی، خود مجاهدین تا مدت‌ها قادر به این اسر نبودند. انطباق با اصول اسلامی بعدها و در جریان بعد از قیام در مباحث تئوریک و فلسفی مسعود رجوی رهبری مجاهدین به صورت جسمه جزواتی انتشار یافت که در واقع اسرچیزی نبود جز ترجمه‌هایی از تفاسیر کهنه‌های علمای پیشین اسلامی و در انطباق کامل و طابق‌النمط با قواعد اسلامی و احادیث کهنه قرآنی.

به استثنای اقتضای مذهب سنتی که هم چنان بر اعتقادات اولیه اسلامی پایبند بودند برای نمونه عمده نیروهای خرده بورژوازی و بورژوازی لیبرال که حول شعار مذهب علیه سلطنت پهلوی گرد آمده بودند، ضرورت تلفیق اصول اولیه اسلام با مظاهر و قواعد جدید نظام سرمایه‌داری و تئوریزه کردن خواستها و آرزوهای برآورده نشده اقتضای خرده بورژوازی جامعه، هنوز یک نیاز

عمومی به شمار می رفت .

با ضعف تفویک مجاهدین متشکل مذهبی درون زندان ، کانون تفویک این گرایش به بیرون از زندان و در حد نیروهای متفرق و پراکنده روشنفکران مذهبی انتقال یافت : دکتر علی شریعتی تفویک پرداز اسلامی به اصطلاح نوین که قبلاً از مجاهدین در بین بسیاری از جوانان مذهبی نفوذ قابل توجهی داشت ، همانگونه که با ظهور مجاهدین روبرو فراموشی رفت ، با مصلحتی شدن موقت سازمان مجاهدین دوباره طلع کرد و مخالفی از انجمن های اپوزیسیون مذهبی را دور خود جمع نمود . اما دکتر شریعتی هنوز به کانون فعالیت جدی نیروهای متجدد مذهبی تبدیل نشده بود که زیر تازیانه آریامهر مرنوشت خود را پدید کرد و بزودی و جبن واقعی خود را ظاهر ساخت . ندبه و زاری و استغفار او از درگاه پهلوی بیان خود را در سلسله مقالاتی نشان داد که علیه با اصطلاح مارکسیسم اسلامی مجاهدین در روزنامه های کیهان و اطلاعات آریامهر در سال ۵۵ به چاپ رسید . شریعتی اگر چه در سال ۵۶ مرد ، ولی با همین خیانت کافی بود تا جوانان مذهبی روشنفکر را به این نتیجه برساند که در مکتب او جای اینگونه عبادت ها نیست . او قبل از مرگ برای آنها مرده بود . بسیاری دیگر از این گروه مدعیان ، همانند رهبران دارو دسته های جاما ، امت و جنبش مسلمانان مبارز و غیره نیز که بعد از قیام سر از لاک خود در آوردند ، محافظه کارتر از آن بودند که قادر باشند در دوران شاه " اشی " برای خود دست و پا کنند . و در این میان فقط باقی مانده بود " بنی صدر " که در هجرت اول خود این فرصت را یافت که برنامه اقتصاد توحیدی و طهم از اسلام مجاهدین را با لای و گزارش بی نظیری تفویک کند و اسلام را به قد و قواره نظام بورژوازی مورد علاقه این است مذهبی بدوزن .

اما پایداری این سیستم چند مرکزی در درون صفوف نیروهای روشنفکر مذهبی همانقدر موقت بود که از هم پایداری تشکیلاتی مجاهدین . خرده بورژوازی دمکرات ضرورت سازماندهی خاص خود را احساس می کرد . انشعاب موفق نشده بود تا مسملات خرده بورژوازی دمکرات را از نیروهای محافظه کار لیبرال تفکیک کند . این نیرو با نقاط کمتر، اما محافظه کاری به مراتب بیشتر، دوباره خود را بازسازی کرد . جنبش عظیم توده ای و قیام بهمین حرکت در جهت این بازسازی را سرعت بخشید .

سازمان مجاهدین خلق موجودیت دوباره خود را با سخنرانی رجوی در دی ماه ۵۷ جلوی مسجد دانشگاه تهران اعلام کرد . رجوی در سخنرانی اعلام موجودیت جدید سازمان مجاهدین مارکسیسم را مورد حمله قرار نداد ، او فقط به این اکتفا کرد که از جریان آنارشیست مجاهدین به اصطلاح مارکسیست، به عنوان اپورتونیست های چپ نما و خائن به تشکیلات مجاهدین یاد کند . رهبر مجاهدین در این سخنرانی فتواییه هفت نفر سران مترجع اسلامی را به فراموشی سپرد و وفاداری و گوش به فرمانی سازمان مجاهدین را به زیم عالیقدر آیت الله العظمی خمینی به مثابه رهبر کبیر اسلام و انقلاب! اعلام داشت و رهبری ولی فقیه را به جان و دل خرید . سازمان مجاهدین از این پس می رفت تا مجدداً اقتدار خرده بورژوازی را متشکل کند . این سازمان نوپا هر چند به دلیل فقدان سازماندهی و عدم آسادی و نیروی لازم نتوانست در دوران قیام نقش فعالی داشته باشد ، ولی بعد از قیام به تدریج نیروهای اجتماعی خود را سازماندهی کرد و بخش وسیعی از اقشار مختلف خرده بورژوازی جامعه را حول خود متشکل ساخت .

از آغاز انشعاب تا قیام بهمین ۵۷ و استقرار ستاد مرکزی مجاهدین در مسجد دانشگاه تهران برای این سازمان دوران

تدارك برای حیات دوباره بود . مجاهد در دور دوم حیات خود ، انعای نزدیکی به مارکسیسم را همانقدر از دست داده بود ، که اشتیاق به مذهب در آن قوت می گرفت . شیفتگی به مذهب و پایبندی به نظم سرمایه داری او را واداشت تا بار دیگر مذهب را به کانون وحدت خود با خمینی تبدیل کند . در این دوره از حیات مجاهد ، دیگر بر خلاف دوره شاه و متمگری آریامهری ، از طرفی آن زمینه های مادی گذشته برای تشکیل اقتصاد رادیکال خرده بورژوازی به شیوه های گذشته وجود نداشت ، از طرفی دیگر غلبه گرایشات رادیکال خرده بورژوازی در میان مجاهدین نیز در مرز انفعال شکسته شده بسود نتیجه جبری این دو عامل این بود که مجاهد مذهبی جدید با گرایشات محافظه کارانه تری پا به میدان بگذارد . همینطور هم شد : التقاط بین مذهب و مارکسیسم جای خود را به التقاط بین لیبرالیسم و مذهب سپسرد .

مجاهد تجدید حیات خود را روی آنچنان بنیان هائی بنا کرد که جز به سوی لیبرالیسم و چسبیدن هر چه بیشتر به اعتقادات مذهبی خود سرنوشت دیگری برایش تصور نبود . مجاهد بنای حیات جدید را با این سمت گیری آغاز کرد .

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

فصل دوم:

تحولات روبه رشد انقلاب
و تغییرات روبه افت مجاهدین!

همانگونه که گفتیم سازمان مجاهدین خلق ایران، به مثابه نماینده سیاسی اقلیت نا همگون خرده بورژوازی، دوران دوم حیات خود را با نوسانات، تزلزلات و محافظه کاری بیشتری آغاز کرده بود. از این رو تغییر و تحولاتی که بعد از قیام بهمن ۵۷ در ایران صورت گرفت، بازتاب واقعی خود را بر وضعیت مجاهدین عمیقاً برجای گذاشت و این نیروی محافظه کار و متزلزل را هر چه بیشتر به زرفشای سقوط پرتاب کرد.

سازمان مجاهدین خلق ایران از قیام تا کنون یعنی در دوران دوم حیات خود، سه مرحله متفاوت را از سر گذرانده است. مجاهدین در هر یک از این مراحل سیاست های خاص، تاکتیک مشخص و سمت روشنی را طی کرده اند. حتی که امروز می رود تا در پایان دوران دوم حیات خود، سرنوشت واقعی و قابل انتظاری را که با ادامه این سیاست ها مطلقاً چینی جز در فلطیدن کامل به لیبرالیسم محافظه کار نخواهد بود بیابند!

سیاست های عمومی و اساسی مجاهدین در این سه مرحله را می توان به صورت زیر تقسیم کرد:

- ۱- از قیام بهمن تا سقوط دولت موقت بازگان
- ۲- از سقوط دولت موقت تا اعتلای مجدد جنبش توده ای در اوائل سال ۶۰
- ۳- از ۳۰ خرداد سال ۶۰ تا کنون.

۱- تمهیداتی انقلاب و سیالیت مجاهدین!

بعد از قیام شکوهمند بهمن ماه، با سرنگونی سرخ رژیم سلطنت
روینای سیاه ولایت فقیه در کالبد جمهوری اسلامی، هر اریکه قدرت
نشست و بلادرنگ بازسازی ارگانها و نهادهای آسیب دیده بورژوازی را آغاز
کرد. انقلاب سرمایه داران بزرگ انحصاری را از قدرت به زیر کشید و
با تارومار کردن دربار و حامیان سلطنت، شیرازه نظام را
در هم پیچید. اما بسیاری از امرای ارتش آریامهری که کنترل ارتش و
نیروی هوایی آنرا در دست داشتند، در جای خود ابقا شدند
و بازسازی ارتش در هم شکسته را آغاز کردند. دولت موقت بسا
ترکیبی از نمایندگان بی چهره امپریالیسم و با مهر جبهه ملی که
افسانه ملی گرایی را بر خود حاکم کرده بود، سامور جمع و جور
کردن ساز و برگ بورژوازی شد.

دولت موقت با گرد و خاک شعارهای به ظاهر ضد امپریالیستی
امام، بر سر و روی توده های متوهم رسوب حماقت می پاشید و بسا
شعار "الله اکبر" زرادخانه بورژوازی را به کار انداخته بود
و مبارزات انقلابی توده های کارگر و زحمتکش را سرکوب می کرد.
با این همه قدرت انقلاب عظیم تر از آن بود که از این پادها
بلرزد. انقلاب در سنگر مقاومت پولادین پروتاریا و صبارزه رویه
گسترش دهقانان و تهیدستان شهری و نیرویهای دلیرانه افسار

زحمتکش اجتماعی و خلق‌های متعکس، روز بروز عمق و وسعت بیشتری
 می‌گرفت. شوراها، انقلابی کارگران و دهقانان و دیگر تشکل‌های
 توده‌ای انجام بیشتری می‌یافت. انقلاب با تعمیق هرچه بیشتر
 خود، سرزنش‌های طبقاتی را هرچه مشخص‌تر می‌ساخت.
 کشاکش بدون وقفه انقلاب و ضدانقلاب، تأثیرات خود را در بالا
 مستقیماً بر جای می‌گذاشت و در میان جناح‌های سیاسی حاکمه
 که هر کدام به شیوه و با روش خاص خود تلاش در مهار انقلاب
 داشتند، شکاف می‌انداخت. وجه آشکار تضاد مابین نیروهای
 خط امام و دولت موقت بازرگان، در شکل صوری خود را به صورت
 اسلام سرمایه‌داری یا سرمایه‌داری اسلامی نشان می‌داد. اولی
 یا انکس به اسلام قرون وسطایی تلاش داشت نظم سرمایه‌داری را
 اسلامی‌کند و دومی که قانون‌مندی‌های نظم سرمایه‌داری را در
 قوانین اولیه اسلامی محصور پذیر نمی‌دید، تعاضی فعالیت
 خود را به کار گرفته بود تا نظم سرمایه‌داری را به رنگ و لعاب
 اسلام بیاریسد و آن را از ضربات هجوم انقلاب برهانند.
 کشاکش در حاکمیت سیاسی هر چند اولین نشانه‌های خود
 را در رفزاندن جمهوری اسلامی نشان داد، اما دولت موقت
 که در دل خواهان استقرار "جمهوری" و "نه یک کلمه زیاد" بود،
 زیر قدرت متکسی بر توهم توده‌ای خمینی یک گام پس نشست و بسه
 شعار "نه یک کلمه کم" خمینی یعنی "جمهوری اسلامی‌تن داد.
 انعکاس این وضعیت بر روی سازمان مجاهدین خلق که زیر
 شمشیر دیکتاتور اسلام و جمهوری خود را ضربه پذیر ساخته بود،
 فقط می‌توانست این نیروی سیال را بین دو سیاست معلق سازد
 و او را خنثی و بی‌آزار نگهدارد. التقاط بین لیبرالیسم و مذهب،
 مجاهد را در وضعیت سخت محافظه‌کارانه‌ای قرار داده بود. تضاد
 بین جناح‌های حاکمیت سیاسی، انعکاس خود را در التقاط مجاهدین،
 به وضعی نمایان می‌ساخت. مجاهد هم به سوی خدینی و هم

به سوی بازگان کوشش داشت. تاجر مذهبی خمینی، مجاهد را به سمت خود فرا می خواند و لیبرالیسم بازگان او را به حمایت از خود دعوت می کرد!

مجاهد در عین حال که از مطلوبیت حکومت اسلامی خمینی دم می زد، خواستار این بود که اختیارات بازگان ابدان بی حد و حصری بیاید؛ مجاهد می گفت:

" دادن جمیع امتیازات اجرائی لازم به دولت و منع دخالت های ناروا، که دولت های متعددی را در کنار دولت آقای بازگان ایجاد کرده است " خواست مجاهدین خلق است.
(از اعلامیه جنبش ملی مجاهدین ۲۸ فروردین ۵۸)

مجاهد در تمامی این دوره گاهی به نعل می کوبید و گاهی بسه میخ. مجاهد در تمام این مدت فکر و زکر خود را از انقلاب و انبوه توده های انقلابی خلاص کرده بود، چراکه در فضای انقلاب نه از سنگری آریامهری خبری بود و نه از استعمار امپریالیستی، عظمت انقلاب نه جانی برای خودنمایی باقی گذاشته بود و نه آیتی برای توطئه گری!

مجاهد با این همه جمهوری اسلامی را مطلوب خود یافته بود و می گفت:

" استقرار جمهوری اسلامی قطع نظر از هر پیشوند و پسوندی که توضیح بر آن منظور شده باشد، طبعاً برای مجاهدین خلق ایران به عنوان سازمانی که از آغاز حامل یک رسالت مکتبی بوده است، به خودی خود یک کمال مطلوب است."
(به نقل از نظر مجاهدین درباره رفتارندم و

نحوه استقرار جمهوری اسلامی ۲۷ اسفند ۵۷)
با استقرار جمهوری اسلامی مطلوب مجاهدین، ایده های مجرد و عاری از مضمون طبقاتی مبارزه ضد سلطنت و ضد استعماری که مجاهد سال ها با آن خو کرده بود، مثل حجاب بی رنگ در

دست مجاهد محو می‌شد و روح مقدس والهی مبارز به آسمان پرواز می‌کرد. مجاهد که مبارزه خود را علیه رژیم سلطنت و علیه تسلط امپریالیسم روی ایده‌های مجرد ستگری سیاسی قرار داده بود، هیچگاه درك مشخصی از وضعیت طبقات اجتماعی که به حکم تاریخ در تقابل آشکار با یکدیگر قرار می‌گرفتند نداشت و نمی‌توانست داشته باشد.

مجاهد بین عوامل عینی این ستگری سیاسی را که در اثر آن توده‌های کارگر، دهقان و اقشار فقیر و تهیدست جامعه رنج می‌بردند، نمی‌خواست و نمی‌توانست تغییر دهند. از همین رو بود که مجاهد با اولین تغییر و تحولات بعد از قیام و جابجایی قدرت حاکمه، ضرورت وجودی خود را به مثابه نیروی مدافع منافع زحمتکشان از دست داد. و در مقابل یورش سبانه ضد انقلاب علیه توده‌های مردم بی‌تفاوت ماند. مجاهد بخصوص در این دوره تمایلات درونی خود را که از ابتدا نیز چیزی نبود جز دفاع سرسختانه از اصلاحات اجتماعی و اقتصادی، به نمایش گذاشت. عمده فعالیت عملی مجاهدین در این دوره خلاصه می‌شد به کانون‌های امسداد پزشکی و خدمات دارویی و استقرار مراکز آموزش آیات قرآنی. مجاهد بعد از قیام "فرصت" گیر آورده بود تا اقدامات ثنوریك انجام نشده دوران بحران تشکیلاتی ناشی از انفعال را تکمیل کند و بنیادهای ایدئولوژیک شکاف برداشته خود را صورت نماید. انتشار طوماری از سلسله مقالات سال ۵۸ م. معهود رجوی پیرامون تبیین جهان محمول دیباچه نویسی این دور از فعالیت سیاسی "مجاهدین خلق است. مجاهد رسالت خود را در این دیده بود که در بی‌تفاوتی نسبت به مسائل عاجل انقلاب، تماسی هم خود را مصروف رفع تشکیک در توهمید و معاد کند.

علیرغم این همه، مجاهد در این دوران هنوز خوشاوندی خود را با گرایشات مسکرات حفظ کرده بود و به تعرض علیه ارگانهای

ستعگری باقیاننده از دوران آریامهری که همچنان در جامعه بارتاب آشکار داشت، حقایق قائل بود.

مجاهد هنوز در مجردات سیاست‌های ضد امپریالیستی خود تردید به دل راه نمی‌داد. در تمامی اعلامیه‌های سیاسی مجاهدین که طی این مدت به چاپ می‌رسید، شعار سرگ بر امپریالیسم آمریکا و برقرار باد ارتش مردمی به شکل بارزی خود نمائی می‌کرد. مجاهد خواستار انحلال ارتش و بوقراری ارتش مردمی به جای آن بود. آنها می‌گفتند:

" اینک استبداد رخت بر بسته است، اما تا انحلال ارتش ضد خلقی و برپائی ارتش مردمی، این پیروزی از خـسـطـر شکست محفوظ نیست. از این رو سازمان مجاهدین خلق ایران همراه با سربازان و افسران انقلابی معتقد است تا انحلال کامل ارتش و برپائی ارتش مردمی پیروزی کامل نیست و هر آن در خطر نابودی است"

(به نقل از بیانیه مجاهدین خلق دوم اسفندماه

یکهزار و سیصد و پنجاه و هفت)

مجاهد در این سال‌ها علینوعم آن که در عمل مضعفـل ساند، بود، اما برخلاف تمایلات امروز آقای رجوی که در مقابل نمایندگان امپریالیسم آمریکا گرایش به هرگونه تفسیر و تحول در وضعیت سیاسی - اجتماعی را با هراس و صف ناپذیری تکذیب می‌کند، خود را " مدافع سرسخت تغییرات بنیادی در نظام موجود " معرفی می‌کرد. مجاهد در سال ۵۸ می‌گفت:

" بدون تغییر بنیادی در کل نظام موجود، امپریالیسم آمریکا هیچ نیازی به کودتای ضد انقلابی و توطئه‌گریمهای آشکار ندارد. چراکه بدون این تغییرات انقلابی و حتی به فرض اصلاح‌گرمهای پرطمس طراق، کل نظام اساساً و ماهیتاً وابسته باقی خواهد ماند، هر چند هم که ادعای انقلابی بسودن

و اصلاحی بودن داشته باشیم^{۱۰}

(به نقل از پیام تبریک مجاهدین به ملت ایران و امام خمینی به مناسبت پیروزی فرزندم و تأسیس جمهوری اسلامی" ۱۱ فروردین ۵۸) در این مرحله مجاهد مبارزه با امپریالیسم آمریکا را یکی از مهمترین وظایف خود تلقی می‌کرد. مجاهد بر خلاف امروزش که با دریافت پیام تبریک سران امپریالیسم آمریکا در پوست خود نمی‌گنجد، خطاب به مردم ایران آشکارا می‌گفت:

"سازمان مجاهدین خلق با نهایت خوشوقتی و افتخار از رای حکومت ایران در سنای آمریکا اطلاع حاصل نموده. حکومت‌هایی که به پیشنهاد یک سناتور معلوم الحال، در حقیقت رای به حکومت مردم و انقلاب ایران داده‌اند، بایستی به این خلق قهرمان و رهبر انقلاب تبریک گفت و آنرا گرامی شمرد چرا که هیچ چیز افتخار آفرین‌تر از حکومت مردم و انقلاب ایران از جانب امپریالیست‌ها و صهیونیست‌های جنایتکار نیست"

("پیام نهضت مجاهدین به مردم ایران و امام خمینی" ۲۹ اردیبهشت ۵۸) تجلیات واقعی آرمانخواهی‌های بی‌محتوی و ایده‌های مجرور را در خطوط نظری مجاهدین طی این مدت به خوبی می‌توان مشاهده کرد. ایده‌های مجروری که در سیاست مایه‌ق طبقاتی خود هیچگاه التزام عملی پیدا نکردند و نمی‌توانستند پیدا کنند. مجاهدین در یک اطلاعیه سیاسی - نظامی به تاریخ ۲۷ اسفند ماه ۱۳۵۷ و همچنین پیام ۲ اسفند همین سال، خطوط نهی‌سازش استراتژیک خود را چنین ترسیم می‌کردند:

"موضع استراتژیک سازمان و شعارهای ضد امپریالیستی، ضد دیکتاتوری و ضد سرمایه‌داری وابسته به آن که از همان آغاز دوران تدارک به تصویب رسیده بود، تبلور عینی اساسی‌ترین خواسته‌های خلق مان بوده است. و اینک ما مهم‌تر از قبیل و با توجه به میثاق سنگین نهضت که با خدا و خلقمان

بسته ایم، تا خشکانیدن ریشه های اقتصادی - اجتماعی و پلیسی نظامی، سلطه امپریالیسم، و سپس تا تحقق جامعه بی طبقه توحیدی قاطعانه راه خویش را ادامه خواهیم داد.

(پیام مجاهد ۲ اسفند ۵۷)

اما در این مرحله از حیات مجاهدین این شعارها نقتنما هیچگاه جامعه تحقق نپوشید، بلکه در بسیاری موارد سوگند وفاداری به خلق و مبارزه خلق نقش شد و مجاهد، سرردو محافظه کار، علنا جانب جمهوری اسلامی را گرفت.

در تمامی مدتی که خلقهای تحت ستم ایران علیه جنایتها و سیاست های ارتجاعی و سرکوبگرانه جمهوری اسلامی به مبارزه برخاسته و قهرمانانه می جنگیدند، مجاهدین نه تنها این مبارزات را به مثابه دسیسه های امپریالیستی محکوم می نمودند، بلکه چندین بار نیز خیز برداشتند که به امر خمینی به تقابل با آنان برخیزند. آنها در ضدیت با جنبش خلقها در نامه سرگشاده به خمینی نوشتند:

" لذا که اکنون انعکاس اخبار و تصاویر ناگوار کردستان در سراسر عالم می رود تا تحت تاثیر تبلیغات مماندین، پایه های مشروعیت انقلاب ایران را در افکار عمومی بین المللی صحت و خدشه دار سازد، تصمیم گرفتیم بدین وسیله در خطوط مبارزه اسلامی و ضد استعماری کماکان به دفاع از حریم انقلاب ایران و شخص رهبری آن برخاسته و ضمن محکوم نمودن تمام دستهای جنگ افروز و ایران سوز، چه دست راستی و چه چپ روهائی که بخواهند عاری از مسئولیت رهایی بخش ضد استعماری سراسر کشور به تضادهای فرعی دامن بزنند..."

مجاهد همچنین می گفت:

" بر راستی هم اگر توطئه های امپریالیسم نقش بر آب شود، انقلاب ایران و اعتبار بین المللی و ملی رهبران یا برجسا

بماند ، ما برای هر تهت و فشاری آماده ایم .

”براستی چه فایده ای دارد که ما عافیت جنویدانه و مصالحت گرایانه کنار بگیریم و بگذاریم چهره این انقلاب و شخص رهبری آن مخدوش شده و در گوشه و کنار عالم با هیتلر مقایسه شود ؟ آری ! ما چنین نیستیم که نظیر برخی چپروها و آن دسته از مدعیان انحصاری و رهائی طبقه کارگر (که ما مجاهدین را به سازشکاری متهم می کنند) در تشخیص مرزها و درجات وحدت و اختلاف خود با دیگران فرومانده و بسا اتخاذ مواضع انحرافی و چپروانه ، تفرقه ها و تضادهای را (تا حدودی نظیر آنچه روزگاری در مقابل مردم عمل می شد) نهایتاً به سود امپریالیستها دامن بزنیم و فراموش کنیم که در هر مرحله و زمان و مکان چگونه و با چه توجهات سردمی ، باید به مسائل و قضایای موجود برخورد نمود .“

(نامه مجاهدین به خمینی درباره کردستان ۲۳ مهر ۵۸)

مجاهدین حتی ابائی نداشتند از اینکه آشکارا مبارزات خلق ترکمن را که به رهبری سازمان چریکهای فدائی خلق ایران علیه بقایای زمینداران آریاسهری و حامیان دولت موقت و جمهوری اسلامی اش به نبرد قهرمانانه برخاسته بود ، توطئه امپریالیستی قلمداد کند . آنها به سازمان چریکهای فدائی خلق ایران هشدار دادند که به سلافاصله پشتیبانی از خلق ترکمن را کنار بگذارند و هرگونه دخالتی را در مبارزات خلق ترکمن تکذیب کند . آنها در نامه خطاب به سازمان نوشتند که :

” دشمن امتعمارگر به آنکه پایگاههای واژگون نشسته و ضد انقلابی و ارتجاعی اش و به آنکای انبوهی از مزدوران سیا و ساواک که دقیقاً گوش به زنگ نشسته و همانطور که از پیش نیز هشدار می دادیم ، یک آن نیز از طرح توطئه غافل نیست بخصوص که در آغاز مساجرای گنبد از اجتماع مخفیانه شاه

سابق با ۳۰ تن از ایادی جنایتکار دست‌نشانده اش در لندن
مطالع شدیم، اجتماعی که بی‌تردید در رابطه با آشوب‌های
داخلی ایران به ویژه گنبد بود.

(به نقل از همدار مجاهدین به چریک‌های فدائی خلق ۹ / فروردین ۵۸)
همچنین ادامه می‌دهد:

" تحریکات خصومت‌بار و قهرآمیزی در زمینه مسائل ملی
و منطقه‌ای ویژه ایران که با بفرنج کردن هرچه بیشتر مسائل
راه را بر حل مسالمت‌آمیز و انقلابی آنها بسی ناهموارتر
می‌کند و لابد فردا نوبت خوزستان و بلوچستان و غیره است.
به راستی دشمنان انقلاب ایران به این سادگی دست بردار
نیستند."

(به نقل از همدار...)

مجاهد می‌افزاید:

آنچه به چریک‌های فدائی خلق مربوط می‌شود، درگیری و نحوه
دخالت نابجای آنان در منطقه است که بی‌تردید به دلیل
عواقب سیاسی - اجتماعی موجود و خلاصه بی‌توجهی به
دام از پیش پهن شده، امریالیست‌ها و مترجمین محلی است.
وای که گرفتار شدن در آن طبیعتاً نمی‌تواند به حلال
انقلاب سودمند باشد."

(به نقل از همان همدار...)

مجاهدین پا را از این هم فراتر گذاشته و مبارزات حق‌طلبانه
همه خلق‌های ایران را سببه آمریکا خواندند و گفتند:
" به قرار گزارشات واصله خوزستان و بلوچستان نیز آستان
حوادثی از نوع کردستان و گنبد می‌باشد. چنانکه هر روز
روشنتر می‌شود، استعمار بین‌المللی به سردمداری امریالیسم
زخم خورده آمریکا، به اتکاء دست‌نشانگان مترجم داخلی
و انبوهی از دست‌نشانگان سیا، یک دم از توطئه علیه انقلاب

ایران غافل نیست . "

(به نظر از "پیشنهاد مجاهدین در مورد حل
قطعی مسئله" گنبد و پیشگیری از حوادث آینده"
خوزستان و بیلوچستان " ۲۱ فروردین ۵۸)
تناقض فاحش بین مواضع مجاهدین خلق در این سال هسا،
خود تجلی تمامی نوسانات و تزلزلات مجاهدین خلق طی این دوره
و بیان التقاط فکری این جریان سیاسی است .

برای مجاهدین مفهوم مبارزه سیاسی چیزی جز توطئه های
سیاسی نیست . مجاهدین در تمامی طول دوران حیات دولت موقت،
علیرغم آنکه بسیار و بارها دم از لزوم دگرگونی های اقتصادی
سیاسی می زدند ، اما هیچگاه از نظر سیاسی ضرورت های این
دگرگونی را درک نکردند و نمی توانستند درک کنند . چرا که
مجاهدین از ستمگری آریامهری فقط سلب مالکیت از تولید کنندگان
کوچک را می دیدند و به چشم آمده بودند .

آنها در تمامی این دوران در عمل به مبارزه انقلابی
پدرلاریا ، دهقانان و خلقهای قهرمان ایران که در درواخته ترین
روستاها تا مدرن ترین کارخانه های صنعتی جریان داشت ، به دید
تردید و عمدتاً " توطئه گری علیه جمهوری اسلامی مطلقوبشمان
می نگریستند .

به طور خلاصه این مرحله را می توان پیش درآمد گذار
مجاهدین خلق بسوی لیبرالیسم بحساب آورد به این عبارت که
مجاهدین خلق مرحله اول حیات دوباره خود را بعد از
سنگینی رژیم سلطنت ، در شرایطی آغاز کردند که از ستمگری آریامهری
در ذهن آنها چیزی باقی نمانده بود . مجاهد در این دوران هیچ
رسالتی برای خود قائل نبود ، نه از نظر رهبری سیاسی توده های
خرده بوروازی و نه در حوزه عمل مبارزه طبقاتی و در بسط
و گسترش مبارزه توده های زحمتکش جامعه برای دستیابی به

خواستهای دمکراتیک آنان . آنچه از نظر مجاهد با سرتکونی شاه ناپود شده از کار در آمده بود، فقط سلطنت پهلوی نبود، بلکه بی حقوقی عمومی توده های ستکشی بود که طی یک نبرد طولانی از دوران مشروطیت به بعد تحقق نیافته مانده بود . مجاهد تصور می کرد در جمهوری اسلامی مطلوب او و " به شکرانه " رهبری نستوه امام خمینی اش و از فیض زعامت آن حضرت " مستضعفین عالم به " مشروطه " خود خواهند رسید و کلیه حقوق از دست رفته خود را باز خواهند یافت . تجلی ایمان خلل ناپذیر مجاهدین به خمینی و جمهوری اسلامی اش در اولین پیام آنها به خمینی انعکاس روشنی می یابد . آنها در اولین پیام خود به خمینی چنین نوشتند :

" محضر مبارک مجاهد اعظم حضرت آیت الله العظمی خمینی جناب عظیم و شگوهمند خلق ستکشیده ایران که از فیض زعامت آن حضرت برخوردار است، در مسیر پیشرفت و شکوفایی دم افزون خود، به دستاوردها و پیروزی های قابل توجهی رسیده است . . .

بنا بر این ما آزادی خود را مدیون مجاهدتها و جانفشانیهای خلق رزمنده و ستم کشیده ایران در پرتو الهامات آن زعییم استوار و سازش ناپذیر هستیم . از این رو، فرزندان مجاهد شما در بدو آزادی از زندان، جسارت کرده و این اجازه را به خود دادند که ضمن عرض سلام و درود به حضور آن پدر مجاهد اعظم مراتب آمادگی خود را کماکان برای جانبازی در راه آرمانهای توحیدی مکتب انقلابی اسلام که ایدئولوژی " مجاهدین خلق ایران " است به پیشگاه معظم تهیم کنند . اکنون که مسردم قهرمان شما با مجاهدات فراوان توانسته اند تحت ارشادات آن حضرت، کاخ عنکبوتی و سست بنیاد دیکتاتوری را واگون کرده و در طلایعه صبح پرشکوه آزادی قرار گیرند، آرزو مندیم وعده های

الهی تحقق پذیرد.

امید داریم که خلق و انقلاب ایران و طبقات رنجبر و محروم جامعه که خداوند در قرآن کریم به نام مستضعفین به آنها وعده پیروزی نهائی داده است، همیشه این سعادت را برخوردار باشند که آن وجود گرامی پیوسته در پیشاپیش آنها بوده و از الهامات و ارشادات شان برخوردار باشند، چرا که سیره همه انبیا و اولیا " مکتب یکتا پستی، بت شکنی و مبارزه با جمیع موانع عدل و قسط، شیوه قدیم آن حضرت بوده است."

(مسعود رجوی - موسی خیابانی اول بهمن ماه ۱۳۵۷)

خمینی که در حقیقت با طرح شعار " شاه باید برود"، شعار اصلی مجاهدین را از دست آنها بیرون کشیده بود، در این دوره نیز با شعار " جمهوری"، " اسلام" و " مستضعفین"، آنها را کاملاً خلع سلاح می نمود.

مجاهد که تا این زمان بر رویای یک انقلاب توحیدی بصری بود، بر این باور اصرار داشت که جمهوری و اسلام خمینی می تواند جامعه بی طبقه توحیدی ایده آل او را بنیان نهد. ابزار سرکوبگری تحقق این نظام نیز نه ارتش بورژوازی، بلکه نیروی مسلح حزب الله به حساب می آمد که وفاداری خود را به اسلام و رهبری اسلامی در جریان قیام و پیش از آن به ثبوت رسانیده بود. سپاه پاسداران اسلام!

مجاهد برای این نیروی ضعیف نوپا که می بایست نظم سرمایه داری را از ضربات خرد کنند، انقلاب مسخون دارد، همواره قلیش می طپید. مجاهد به منظور تفضیت دستگاه سرکوب اسلامی، تمامی تلاش خود را به کار گرفته بود تا عملیات سرکوبگرانه سپاه پاسداران اسلام را در کردستان و گنبد، در خوزستان و بلوچستان یک اقدام قهرمانانه اسلامی نشان دهد! مجاهد می گوید:

" آیا پاسداران انقلاب ما یکسره خاطی و نادرستند؟ آنها

جوانمردانی که سینه خود را روز و شب سپر انواع بلاها کرده و يك روزهم نیست که به تیر مسزودوران امپریالیسم و بقایای سوارک شهیدی نداده باشند، به حقوق و آزادی های مردم پشت کرده اند؟ خیر! بخش اعظم و قریب به اتفاق اینان در شمار شریف ترین و پاکبخته ترین جوانان این کشورند. جوانانی غیور و با ایمان که هیچ لکسه ای به آنها نمی چسبد.

(مجاهدین خلق ایران ۲۶ فروردین ۵۸)

رژیم سلطنت درهم شکسته شده بود، اما جامعه هنوز محتسوی نونسی کسب نکرده بود. حاکمیت جدید قرآنها را بروی سرنیزه کرده بود و کهنه ترین و ارتجاعی ترین اشکال سرکوب را برای مهار انقلاب به کار می گرفت. انقلاب در تلام سخت و سهمگین خود به پیش می رفت و هرروز بر عمق و وسعت خود می افزود. کارگران انقلابی و توده های زحمتکش خلق سینه به سینه و رودر روی - ضد انقلاب حاکم که با ارتش بانامی شده و سپاه پاسسداران اسلام اش به سرکوب خونین انقلاب "هت گماشته بود، قهرمانان - ایستاده بودند و انقلاب را به جلو می کشیدند. مجاهد در شرایطی که مبارزه طبقاتی در شدیدترین مرحله خود قرار داشت، تماسی هم خود را به کار گرفته بود تا خود را در دستگاه خلافت خمینی جایگزین کند. مجاهد هرچه که در پایین منقسل و بی تفاوت مانده بود، برعکس در بالا به فکر بند وست و نفوذ در "مهرکه" ولایت فقیه خمینی بود. مجاهد برای حصول به این مقصود علنا" به خمینی که در اوائل این مرحله به مقام امامت مجاهدین نیز فائق آمده بود نوشت:

" پدر بزرگوار آیا انقلاب ما که شما در مقام رهبری آن قرار دارید، نمی خواهد هیچ تعبیری در وضعیت و کیفیت فعالیت مجاهدین خلق به همراه داشته باشد...؟ پدر گرامی اگر چنین نیست پس چرا هنوز هم مثل گذشته... افراد و

هواداران ما را از بسیاری دستگاهها به انواع بهانه‌ها اخراج می‌کنید؟ آیا مسئولین این برخوردها، ما را همچون گذشته با تمام و کمال و در بنیاد و اصول با نظام موجود در تعارض یافته اند؟

”نامه سرگشاده به حضرت آیت الله العظمی امام خمینی

مجاهدین خلقی ایران” - ۱۵ (تیرماه ۱۳۵۸)

اما واقعیت این بود که مجاهد در این دوره هنوز در تعارض علمی و نظری با اصول و نظام مورد پذیرش خمینی قرار داشت. مجاهد به مثابه نماینده خرد بورژوازی ایران هنوز از یک سو رمز کشورداری سرمایه داری را فرانگرفته بود و راز ارتش سرکوبگر بورژوازی که در واقع نقض اصلی و اساسی را در بازسازی و حفظ و حراست این نظام به عهده داشت، در نیافته بود. مجاهد در شرایطی که ارتش مهمترین ابزار اعمال قدرت و عامل سرکوب خلیقهای قهرمان ایران یعنی خلق ترکمن و کردستان بود، با تبلیغاتش علیه ارتش، در دستگاه سرکوب بورژوازی اخلاص می‌کرد و با جدیتش برای نابودی و انحلال ارتش، پیش پای خود و در راه نزدیکسی به جمهوری اسلامی، سنگ می‌انداخت.

مجاهد از سوی دیگر از نظر ایدئولوژیک نیز هنوز از برداشتهای شرک آلود تطهیر نشده بود و وفاداری خود را به اسلام اثبات نکرده بود. مجاهد علیرغم آنکه در تمامی دوران تب و تاب انقلاب، فرصت را غنیمت شمرده بود تا شک بین توحید و نبوت را راست و ریست کند و تبیین جهان اش را با دیدگاه خمینی به هم نزدیک سازد، اما هرگز موفق نشد دامن خود را از معصیتی که مرتکب شده بود برهاند. مجاهد برای نزدیکی به خمینی حتی ابائی نداشت از اینکه به بنیادهای گذشته خود تردید کند و مرزبندی مابین اسلام راستین و اسلام شرک آلود خود را بشناسد. مجاهد در آغاز حیات برخلاف دستور خداوند، دانه گندم را از بهشت چیده بود

و " ملعنت خدا را دامنگیر " خود ساخته بود . بیان طبقاتی این معصیت برای خمینی، نزدیکی مجاهدین را به سوسیالیسم و دوری آنها را از سرمایه داری اثبات می کرد . مجاهد علی رغم پشت پا زدن به گذشته خود هنوز توانسته بود اعتماد سرمایه داری را به خود جلب کند . با اینکه جمهوری اسلامی خمینی مطلوب مجاهدین بود ، اما جمهوری خمینی ، مجاهدین را مطلوب خود نمی دانست . همانقدر که مجاهد نیازمند حمایت خمینی بود تا خود را در " معرکه " جمهوری اسلامی وارد کند ، خمینی نیز برای جلب حمایت سرمایه داری و امپریالیسم به دوری از مجاهدین نیاز داشت . به همین دلیل مجاهد در دستگاه ولی فقیه در پس معرکه باقی ماند و نمی توانست هم باقی نماند . مجاهد که از نزدیکی به جناح خمینی کاملاً قطع امید کرده بود ، در همان نامه برای آخرین بار به خمینی هشدار داد :
 " پدر بزرگوار ! آیا در این صورت تاریخ و اجتماع سرانجام چه تفاوتی خواهد داشت و آیا در تواریخ نخواهند نوشت که تا وقتی مبارزه با رژیم طاغوتی و اسارت و شکنجه و شهادت در میان بود مجاهدین همه جا عزیز و گرامی بودند ولی به هنگام استقرار جمهوری اسلامی در پس معرکه ؟ "

(همان نامه مجاهدین خلق ۱۵ تیر ۱۳۵۸)

همراه با اوج گیری تضادهای درونی حاکمیت که بر سرچگونگی سرکوب جنبش توده ای و بویژه جنبش انقلابی خلق کرد ، بیست و دو اردیبهسته خمینی و دولت موقت بازرگان شکل آشکاری به خود گرفت ، مجاهدین نیز دریافته اند که با قدرت یابی هرچه بیشتر رژیم عالیقدرشان امام خمینی ، سوقیت خود را هرچه بیشتر در خطر می بینند . مجاهد برایش روشن شده بود که در جمهوری اسلامی به رهبری خمینی و حزب جمهوری اسلامی ، جایی برایش باقی نخواهد ماند . انتخابات مجلس خبرگان و جا گذاشتن مجاهدین پشت معرکه ، ثانوی نیستی مجلس و هرگونه امیدی را در دل مجاهدین

به یاس تبدیل کرده بود.

مجاهد به تدریج و با احتیاط، شعارهای ضد انحصارطلبی " و "سلام بر آزادی" را در بیانیه های خود وارد کرد، نامه های گله آمیز به خمینی را در دستور کار خود گذاشت و حمایت خود را از دولت بانزگان در مقابل جریان به قول خود راستگرا و ارتجاعی علمی ساخت. مجاهد گلا یه می کرد:

"در حالیکه زفر میم و سازشکاری با مضامین ارتجاعی شان تلاش دارند که انقلاب و دستاوردهای انقلابی را بی اثر ساخته و انقلابیون را به ترك صحنه وادار کنند... راستگرایان و مرتجعین ترجیح می دهند که عنصر موحد مجاهد دم فرو بندد و صحنه را به تمام و کمال برایشان خالی گذارد."

(توضیح مجاهدین خلق ایران در باره شرکت در انتخابات

مجلس بررعی قانون اساسی ۳۱ تیرماه ۱۳۵۸)

مجاهد همچنین در جای دیگری می گوید:

"از آنجا که تفاوت دولت حاضر با نظام گذشته نیازی به تشریح ندارد، ما خود را موظف می دانیم به جنبه های وحدت ضد امپریالیستی خود هر چه بیشتر تأکید نموده و در این رابطه تا آنجا که امکان داشته باشد موضع فعال و مثبت بگیریم..."

"ما همچنین ضمن محکوم کردن هرگونه ایجاد نا آرامی و اغتشاش و هرگونه حمله و هجوم به آزادیهای سیاسی و هرگونه تضعیف دولت از این طریق، به کسانی که به چنین اعمال و حرکاتی دست می زنند، اعلام می کنیم که اگر خود ضد انقلاب نباشند این قبیل اعمالشان در خدمت ضد انقلاب است"

(مجاهدین خلق ایران ۲۳ مرداد ماه ۱۳۵۸)

توهمات توده ها نسبت به رژیم خمینی یا تعمیق انقلاب به سرعت فرو می ریخت و جای خود را به آگاهی عمومی نسبت به سیاست های ارتجاعی جمهوری اسلامی می سپرد. ارتجاع به مظهر تمام عیار

حکومت تبدیل شده بود و سهمای واقعی رژیم را تمام و کمال تصویب
می‌کرد.

دولت موقت هنوز ماسک نهاده بود که مجاهد شعار مجرد علیه
ارتجاع را به شعار اصلی خود مبدل ساخت. ارتجاع بدون مفهوم
طبقاتی آن!

مجاهد در این مرحله همانقدر از آزادی دم می‌زد که علیه
ارتجاع مخالفت می‌ورزید.

تمایلات طبقاتی خرده بورژوازی بار دیگر جایگاه سیاسی خود را
یافت. مجاهد بار دیگر به سیاست‌های عطفی خود دست پیدا نکرد.
شعار مجرد "علیه ستنگری آریامهری" جای خود را به شعار مجرد
"علیه ارتجاع" سپرد.

اگر از زمان سقوط سلطنت تا سقوط دولت بازرگان یعنی
مرحله دست‌یابی به شعار "ضد ارتجاع"، برای مجاهد یک
دوران فترت، سردرگمی و انفعال بود، این مرحله بار دیگر
فعالیت‌های او را تشدید کرد و به اقدامات مجاهدین سمت
روشنی بخشید. اما ارتجاع مجرد و عاری از محتوای طبقاتی
مجاهد به همین جا خلاصه نمی‌شد. طیف وسیعی از اقشار مرده
خرده بورژوازی و بورژوازی لیبرال ایران نیز ارتجاع ولایت فقیه را
در تعارض با منافع خود می‌دید و برای خارج کردن آن از صحنه
قدرت تلاش می‌نمود.

مجاهد با طرح کلی شعار "علیه ارتجاع" نزدیکی خود را با
این بخش تنزیح و ترویج کرد. همزمان با انفعال در سازمان
چریک‌های فدائی خلق ایران و در قلمبیدن رهبری اکثریت به سیاست‌های
خائفانه و اپورتونیستی که بخشی از نیروی پرولتری و تشکیلات کارگری
را به انحراف کشید، خلاصه موقت در رهبری پرولتری جنبش، طیف
دیگری از نیروهای خرده بورژوازی را، یکال و حتی بخشی از
توده‌های کارگر توهم زده را حول شعار "مرگ بر ارتجاع" مجاهد

به سوی خود کشید . مجاهد بار دیگر به يك نیروی پر شمار و بسا
وسعت توده ای کم و بیش قابل ملاحظه ای تبدیل شد . در عین حال
که هم شعار " ضد ارتجاع " و هم شعار آزادی خواهی آن ، هیچکدام
جز مضمون کاملا " بورژوائی " ، حامل هیچ پیام دیگری نبود .
آنچه که مجاهدین در این مرحله به آن گرویده بودند ،
لیبرالیسم بورژوائی مبتذلی بود که سلب حقوق دمکراتیک از
توده های کارگر و زحمتکش شرط اساسی آن به حساب می آمد .
مجاهد پرچمدار آزادی بورژوائی شده بود که زیر شعار " ارتجاع
دشمن تاکتیکی ماست و بورژوازی خصم استراتژیک " ، سیمای واقعی
خود را پنهان می کرد .

برای مجاهد ارتجاع نه سرمایه داری به مثابه عامل اصلی فقر و
سیه روزی توده ها ، بلکه مسترک موهومی مد نظر بود که یکبار در
شکسل و شمایل سلطنت و بار دیگر در کالبد خمینی و ولایت فقیه او
جان گرفته بسود . مجاهد برای مبارزه با این هیولا ، باید هم خود را
به سلك الهه سعادت و منجی عالم معرفی می کرد .

۴- فاصله گرفتن از آرمانهای قدیمی

وگرایش به سوی لیبرالیسم بورژوازی!

در بحث قبل گفتیم مجاهدین خلق هنگامی از مصالحه جویی با دارو دسته^۱ خمینی مایوس شدند، که ارتجاع هار سرکوب دستاوردهای انقلاب مردم را در تمامی وجوه به نمایش گذاشته بود و توهمات توده ای نسبت به آن به شدت فسود می ریخت. همزمان انشعاب خائنین اکثریتی نیز، رهبری طبقه^۲ کارگر را صرقتا از توازن قوای سیاسی جامعه خارج کرده بود.

مجاهدین در شرایط ضعف رهبری طبقه^۳ کارگر و در تقابل با رژیم جمهوری اسلامی که به زعم او سودای استقرار نظام ماقبل سرمایه داری را داشت، به دستکراس بورژوازی چسبید و شعار مبارزه علیه ارتجاع مجرد را به شعار اصلی خود تبدیل کس کرد.

گفتنیست مجاهدین در این شرایط طیف وسیعی از نیروهای اجتماعی را که آگاهانه و ناآگاهانه به سوی این شعار روی آورده بودند، حول پرچم به اصطلاح آزادیخواهی خود متشکل کرد.

اما واقعیت این بود که رشد سرمایه داری ایران در اواخر سلطنت پهلوی نه جایی برای آرمانخواهی ملی گرایانه لیبرالیسم بورژوازی باقی گذاشت، نه مکانی برای عقب گشت خمینی و نه فرصتی برای تقدس جوشی مجاهدین از ناکجا آباد خویش، که همانا جامعه^۴ بی طبقه^۵ توحیدی بود. نظام سرمایه داری پیشرفته و اقتصاد

وابسته ، در عین حال که منافع اقتدار خرده بورژوازی رادیکال جامعه را به طبقه کارگر نزدیک می‌کرد ، اختلافات کاذب بین این فرزندان سه قلو ی اسلام را می‌شکست و هر سه آنها را به یک سو و فقط به یک سو می‌کشید. به سوی استحکام ، تعویت و پاسداری از نظم تمام عیار سرمایه داری !

اینکه قدرت بر دست کدامیک از این سه قرار می‌گرفت، دو برادر دیگر را به هم نزدیک می‌کرد.

مجاهد وقتی از مصالحت با خمینی نا امید شد، به مشارکت با بورژوازی لیبرال رو کرد. تمامی تلاش مجاهد در این دوره این بود که در چارچوب جمهوری اسلامی خمینی به کمک لیبرالها جنبه مخالفی را علیه به اصطلاح " انحصار طلبان " بگشاید.

بیانیه مسعود رجوی کاندیدای مجاهدین در انتخابات ریاست جمهوری، در عین حال که برنامه ۱۲ ماده ای رادیکالی را پیشنهاد می‌کند، معاصلات سیاسی خود داشت، اعتقاد عمیق رهبری مجاهدین را به نظام مطلوب خود آشکار می‌نمود. تناقض برنامه ۱۲ ماده ای ریاست جمهوری مجاهدین و ساختمان جمهوری اسلامی در این بود که مجاهد می‌خواست نقش بنیاد را در انقلاب ایران بازی کند و همه طبقات و اقشار گوناگون اجتماعی را زیر پرچم جمهوری اسلامی گرد بیاورد و خانواده اسلام را با هم آشتی دهد، همان کاری که بنی صدر هم از سوی دیگر در تلاش آن بود.

مسعود رجوی در این بیانیه می‌گوید:

" به این نتیجه رسیدیم که قانوناً هیچ وضعی برای کاندیداتوری من وجود ندارد. بنا براین دیگر هیچ سوجبی وجود نداشت که از شرکت فعال در ساختمان جمهوری اسلامی درین ورزیده و موجبات تفاهم و نزدیکی گروهها و مناطقی وسیعی از کشور را تحت پرچم جمهوری اسلامی فراهم نکنیم. به عبارت دیگر ما به این نتیجه رسیدیم که خانواده یکپارچه

جمهوری اسلامی، نمی‌خواهد ما و میلیون‌ها هموطن شرافتمند دیگری را که از ما حمایت می‌کنند طرد نموده و از این حیث رنجشی میان طبقات و اقشار گوناگون مردم ایجاد نماید، بخصوص که همه ما به جمهوری اسلامی رای داده و من نیز به مثابه مجاهدی ناچیز، آزمایش مکتبی و عمل خود را در اعتقاد به اسلام انقلابی راستین سالیان دراز پس داده‌ام.

(مسعود رجوی - ۲۵ دیماه ۱۳۵۸)

مسعود رجوی درست می‌گفت، در حقیقت گره‌کار مجاهدین هم در پس دادن همین تجربه بود، چراکه اسلام ماهیت واقعی خود را نه در طول سالیان دراز بلکه فقط در یکسال حاکمیت جمهوری اسلامی، کاملاً و بطور واضح عریان کرده بود. و انقلاب از سوی دیگر تقسیم‌بندی طبقاتی را بدانجا رسانده بود که دیگر هرگونه درهم‌آمیختگی طبقاتی جز یک منت آرزوی عبث و بیپایه به حساب نمی‌آمد. مجاهد هنوز در تخیلات واهی خود سیر می‌کرد. مجاهد هنوز در فکر این بود که تابوت سرمایه‌داری را با تابوتی "اسلام" از زمین بلند کند. رجوی در ادامه بیانه‌های انتخابات ریاست جمهوری می‌افزود:

"ما ستم که عده‌ای ماجرای نامزدی ما را بد تعبیر کرده‌اند، آیا این ایام اسلامی، موعد تفرقه و فصلند؟ یا معیار پیوند و وصل؟ ..."

کاندیداتوری من از دید خود ما اقدامی بود اساساً به منظور تفاهم و وحدت هرچه بیشتر میان اقشار مختلف مردم بر گسرد اسلام!

(مسعود رجوی ۳۰ و ۲۵ دیماه ۱۳۵۸)

اینکه اعتقاد مجاهدین به برنامه ۱۲ ماده‌ای بیشتر بود یا به جمهوری اسلامی خمینی، در ادامه همین سخنان مشخص می‌گردد. او ادامه می‌دهد:

" سازمان و منجمله خودم با اعتقاد به جمهوری اسلامی و دادن رای مثبت به آن، صادقانه و در چارچوب همان قانون، اعلام آمادگی کرده بودیم. اعتقادی نه تنها لفظی و چه بسا مجازی، بلکه اعتقادی خونین با آزمایشاتی بسیار در قعر آن سالهای تیره و تار!"

(مسعود رجوی همان بیانیه)

مجاهد نه تنها وضعیت خود، که جایگاه بورژوازی را هم در " پیوند و وصل " برگرد " امام " مشخص کرده بود. رجوی همزمان با اعلام طرح ۱۲ ماده‌ای مجاهد برای انتخابات ریاست جمهوری و در شرایطی که کردستان انقلابی زیر فاقتم‌های ارتش جمهوری اسلامی مس سوخت و یورش به شورا، ای انقلابی دهقانی ترکمن صحرا تدارک دیده می‌شد می‌گفت:

" هم‌چنانکه از نخستین روز نامزدی ریاست جمهوری بارها اعلام شده بود، برنامه و کاندیدائی را مورد توجه قرار داده بودیم که بتواند حتی المقدور به جدائی‌ها و تفرقه‌ها پایان بخشد و تمامیت ارضی و استقلال و یکپارچگی کشور را از هر تهدیدی مصون بدارد."

(مجاهدین خلق ایران ۲ بهمن ماه ۱۳۵۸)

وقتی بنی صدر به بالاترین مقام در ریاست جمهوری اسلامی رانده شد، برای مجاهدین دیگر هیچگونه تردیدی باقی نمانده بود که متحد واقعی خود را برای چسبیدن به قدرت یافته‌است. سناشد در اولین پیام خود به بنی صدر نوشت:

" آقای رئیس جمهور بنی صدر

شما می‌توانید با اختیارات خود از موضع ریاست جمهوری و ریاست شورای انقلاب همه تغییرات لازم را عملی سازید، شما با انواع بسی صدیقی‌ها و غرض‌ورزیهای گردانندگان شناخته شده و ناشناخته آن آشنا هستید، ما تقاضا می‌کنیم چنانچه میسر باشد

مسئولیت امر انتخابات را در تمامیت آن ، شخص رئیس جمهور بر عهده بگیرند . اساساً آرامش به پیش بینی ها ، چاره جوئی ها و اقدامات و کنترل قاطع شخص ریاست جمهوری بستگی دارد .
(۲۳ بهمن صاه ۱۳۵۸)

مجاهد که چند روز پیش از این نیز خط خود را از انحصار طلبان کاملاً تفکیک کرده بود ، از تضعیف بنی صدر همانقدر نگرانی داشت که از بی اختیار کردن بازرگان به خشم می آمد . مجاهد چنین می گفت :

" در آستانه انتخابات مجلس شورای ملی زمزمه های از جانب برخی انحصار طلبان مبنی بر محروم کردن کسانی که به قانون اساسی رای مثبت نداده اند به گوش می رسد .

انحصار طلبانی که به علت تضعیف و متزلزل شدن پایگاههایشان در بین مردم ، می خواهند با جلوگیری از شرکت نیروهای انقلابی و مردمی در غیاب آنها کرسی های مجلس را بسه صاحب انحصاری خود در آورند .

سازمان مجاهدین خلق ایران ضمن محکوم کردن این طرز عمل انحصار طلبانه که می خواهد هم رئیس جمهور را قلع نموده و هم با ایجاد دو قیوت و دوگانگی بر خلاف همه سفارشهای امام خمینی ، امور کشور را در آینده نیز دچار اختلال سازند ...
(مجاهدین خلق ایران ۱۱ بهمن ۵۸)

مجاهد در درك از سرسخت بنی صدر اشتباه نکرده بود ، اشتباه مجاهد در ضعف ادراک از رسالت تاریخی بورژوازی ایران بود . مجاهد در وجود بنی صدر به مثابه نماینده بورژوازی لیبرال ایران تحقق شعارهایی را جستجو می کرد که خود بنی صدر در کذب و توخالی بودن آن تردیدی نداشت .

منافع طبقاتی خرد بورژوازی محافظه کار نمی توانست و نمی خواست ، تغییر و تحولات اجتماعی را خارج از چارچوب های بورژوازی آن

جستجو کنند . مجاهد رسالت بازگفت به عقب انقلاب را در جامعه
ایده آل خود ، بدون ستمگری آریامهروی و بدون حضور استعمار،
از بورژوازی ایران طلب می کرد . چیزی که بورژوازی لیبرال ایران
حتی به ذهن خود راه نمی داد .

مجاهد از بنی صدر و دولت بورژوازی او می خواست که آزادیهای
منکسوب شده توسط انحصارطلبان را به جامعه بازگرداند و حقوق
دمکراتیک توده ها را به رسمیت بشناسد . مجاهد از بورژوازی لیبرال
ایران می خواست که با امپریالیسم آمریکا قطع رابطه کند ، ارتش
را منحل نماید و اگر نه یک جامعه بی طبقه توحیدی ، حد اقل
چیزی معتدل تر از نظام سلطنتی و به اصطلاح فقهتی را زیر شعار
" نه شاه و نه امپریالیسم " متحقق سازد .

مجاهد در آراء این گشاده دستی بورژوازی ، تمامی آراء خود را
یکجا به حساب بنی صدر ریخته بود . مجاهد در خیال این سرراب
چندان هم از تحمیق خود ناخرسند نبود . هم از این رو در فواصل
این دوران به شعار انحلال ارتش و برپائی ارتش مردمی پایتند
باقی نماند و به تدریج از آن دست شست و رهبری میاشیای
مجاهد را به عهده ارتش و سپاه گذاشت . علی امیرحاج سپید-
جوادی نمایندگی بورژوازی کهنه کار را در رأس هیئت اجرائیه
برگزینی نامزدهای نمایندگی مجلس شورای ملی خود قرار داد . ریش
و قیچی را به دست امثال لاهیجی ها سپرد و از ذکر کاندیداهای
سازمان فدائی در لیست نامزدهای انتخاباتی خود سرباز زد ، بسا
این توجیه که در دون تشکیلات رای را برای آنها باقی می گذارد ،
چیزی که هرگز متحقق نشد .

مجاهد هم چنین با تمسک به نظم خواهی ، نشریه مجاهد را
تعطیل کرد و تربیون افشاگری را درست به عهده بنی صدر گذاشت
چرا که وقتی رئیس جمهوری از وجود چند کانون شکنجه سخن
می گفت و روزنامه های " انقلاب اسلامی " و " میزان " از ضرورت

آزادی بیان و قلم دم مس‌زدند، دیگر نه ضرورتی و نه رسالتی برای چک و چانه‌زدن مجاهدین با انحصارطلبان باقی نمی‌ماند. اما عقب‌نشینی مجاهد در این دوره فقط در محدودۀ شماره تجلسی پیدا نمی‌کرد. مجاهد در عرصه عمل نیز رسالت خاصی برای حضور فعال خود نمی‌دید. مجاهد که قبلاً می‌گفت:

"کناره‌گیری‌کننده‌های ما از مبارزه انتخاباتی و شرکت نکردن ما و هواداران ما در انتخابات ریاست‌جمهوری به مثابه هیچگونه تاخیر در تلاش‌روزافزون به خاطر تحقق برنامه ما نیست. لذا مبارزه ما به خاطر نفی امریالیزم، تأمین آزادی‌ها، استقرار شوورها و برخورداری زنان، ملیتها و اقلیت‌های مختلف از حقوق اجتماعی - سیاسی مساوی و احراز حقوق حقه کارگر و دهقان و سایر اقشار محروم با پشت‌گرمی ضاعف هم‌چنان ادامه خواهد یافت... پس نه تنها جای هیچ رنجیدگی و انفعال نیست، بلکه ما با شوری دوچندان بازهم به پشت‌گرمی خلق قهرمان ایران در مسیر آنها تلاش خواهیم نمود."

(مجاهدین خلق ایران ۲ بهمن ۱۳۵۸)

اما، وقتی در جریان دانشگاه پای عمل به میان آمد، مجاهد انفعال را به او خود رساند. درهای انجمن دانشجویان مسلمان یعنی سازمان دانشجویی مجاهدین پیشاپیش بسته شد و مجاهد سریملاً تشکیلات خود را از دانشگاه‌های ایران بیرون کشید و طی اطلاعیه‌های بلند بالائی نزدیکی کامل و بدون شبهه با جمهوری اسلامی پنی صدر راه به نمایش گذاشت. مجاهد در این اطلاعیه‌ها نوشت:

"بپا کردن آشوب و هرج و مرج و جنجال در محیط‌های آموزشی، نهایتاً آب به آسیاب دشمن (یعنی امریالیت‌ها) می‌ریزد و با روح پیام امام خمینی " مبنی بر استوار گردیدن نهادهای قانونی کشور در سال جدید نیز متناقض است."

بنا بر این اگر کسی قصد فتنه جوئی نداشته و صرفاً چنانکه گاه گفته می‌شود، بازسازی انقلابی آموزش کشور را ازاده کرده است، می‌تواند به خوبی آنرا از طرق معقول و منطقی به پیش ببرد.

علیهذا مجاهدین خلف ایران از رئیس جمهوری و شوری انقلاب خواستارند تا به فوریت با مشخص نمودن مواضع و مسئولیت های قاطع خود در قبال حوادث جاری دانشگاهها، هرگونه اختلال گری را محکوم کرده و به آن خاتمه دهند.

(مجاهدین خلق ایران ۲۸ فروردین ۵۹)

مجاهد در اطلاعیه دیگری می‌نویسد:

"بی تردید افزایش تشنج و درگیری داخلی جز به سود دشمنان اصلی خلق ما یعنی همان امپریالیستهای جهانخوار آمریکائی نبوده و نیست. بنا بر این ما هرگونه اقدام هرج و مرج طلبانه و ماجراجویانه را هم در هر کجای کشور محکوم می‌کنیم، بسا اقداماتی که در این شرایط به رغم ضدیت های ظاهری بسا محدود کردن آزادی ها، جز به هر چه محدود تر نمودن آنها منتهی انجامد."

(مجاهدین خلق ایران ؛ اردیبهشت ماه ۱۳۵۹)

مجاهد دیدگاههای تئوریک دفاع از بورژوازی را نیز از تبیین جهان اسلامی خود بیرون کشید و با جنگ انداختن به یک سری توهّمات من در آوردی، سعی در پنهان داشتن اهداف پهلوی و منشانه خود کرد. مجاهد می‌گفت:

" ما ارتجاع را جادو صاف کن امپریالیسم می‌دانیم. به عبارت دیگر تقدم موضعی مبارزه ضد ارتجالی ما بعد از قیام، که در یک کلام در طلب کردن دموکراسی انقلابی خلاصه می‌شود، به اعتبار صخسون دقیقاً ضد امپریالیستی آن است. این مطلب خط فاصل بسیار روشنی، میان خطوط ما و موضعگیری های سرمایه داری لیبرال ترسیم نموده و هرگز مرزهایمان

را با آنها مخدوش نمی‌سازد. به عبارت بازهم روش‌شتر خطوط و موضع‌گیریهای سازمان با مخالفت‌های لیبرالیستی از اساس متفاوت است. ایده آل آنها يك نظام سرمایه داری است. حال آنکه آرمان ما نفی هرگونه استثمار انسان از انسان و استقرار یگانگی و توحید اجتماعی است. "

(مجاهدین خلق ایران ۲۳ بهمن ۱۳۵۸)

سرزندی از این "دقیق‌تر" نمی‌شود! تعبیر استراتژی "تاکتیکی مجاهدین، از شعار "ارتجاع جاده صاف کن امپریالیسم است". چنین از کار درآمد که مجاهد اعلام کرد، بورژوازی متحد تاکتیکی و دشمن استراتژیک ماست و ارتجاع دشمن تاکتیکی! مجاهد عزم کرده بود با بورژوازی این متحد تاکتیکی خود، و بنا نگاه به ارتش حاضر و آماده اش، نخست ارتجاع را از پا در بیاورد و سپس به دشمن استراتژیک بپردازد.

با این تعبیر ارتجاع جاده صاف کن امپریالیسم تلقی می‌شود و بورژوازی جاده صاف کن مجاهدین! مبدع اصلی این تئزهای متعشعانه، اندیشمندان بورژوازی مارکسیست نمایی هستند که امروز نیز در دولت در تبعید مجاهد، وزارت و وکالت "دمکراسی بورژوازی" جمهوری اسلامی مجاهدین را یدک می‌کشند.

نقطه عزیمت همگی این دارو دسته ها، وجه تسمیه تراشیدن انقلابات بورژوازی قرن نوزدهم اروپا با وضعیت کنونی ایران است. اما از این ابداعات بورژوازی که بگذریم، نقطه وحدت این گرایشات را باید همانا در مجذوبیت همگی آنها به خود بورژوازی جستجو کرد. محصول تبعی همه این گرایشات قربانی شدن استراتژی کسان در تاکتیکهای حقیقی بود، که جایگاه خود را در اتحاد آنها حصول صیثاق بنی صدر به منصفه ظهور رسانید. مجاهد با پذیرش تعام و کمال این برنامه از همگی آرزوهای پیشین دست شست و خود را از شر بسیاری التقاطی گریه‌های سرگیجه آور خلاص کرد.

مجاهد برنامه روزوا - فرمیستی بنی صدر را به متابه برنامه نهائی
و استراتژیک، پیش روی خود گذاشت .

www.iran-archive.com

آچرخش نهایی مجاهدين به سوی ليبراليسم

وبارتاب اين سياست در حرکت عملی آن!

گفتيم مجاهد وقتی توانست خود را به سوی ممرکه جمهوری اسلامی خميني بکشانده تلاش خود را روی آن گذاشت که بساط جمهوری اسلامی را به سوی خود بکشد! مجاهد برای نجات جمهوری و اسلام از دست به اصطلاح "رجلان ارتجاع" که با حماقت هايشان جامعه را به سوسیالیستی پرتگاه "کمونیسم" و نابودی بنيادهای نظام سرمایه داری سوق می دادند، چاره ای ندید جز آنکه برای بقا به بورژوازی، شريت شهادت بنوشد و خود را قربانی آرمانها و اهداف آن نماید. میثاق بني صدر جام شوکران بورژوازی بود که مجاهد لاجرمه سرکشید و به همه رویاهای دیرینه خود پایان داد. میثاق، سند محکومیت انقلاب بود که بنيادهای ارتجاعي جامعه یعنی ارتش، جمهوری و اسلام سه رکن اصلی آنرا تشکیل می داد. در شرایطی که کارگران و توده های زحمتکش جامعه در يك اعتلا نهين می رفتند تا با کلیت رژیم جمهوری اسلامی تسویه حساب نکنند، مجاهد هستی خود را گذاشته بود، تا فقط قدرت "ولی فقیه" خميني را در هم شکنند! مجاهد تماشای تلاش خود را به کار گرفته بود تا نظام پوسیده سرمایه داری را از تعرض انقلاب نجات دهد و ارتش و بوروکراسی عربی و طویل آنرا حرامت کنند. مجاهد، با شیوه "بلانکیستی و توطئه گرانه" کسب قدرت و تحمیل قیام پیش از وقت، راه انقلاب

توده ها را سد می کرد تا قیومت خود را اثبات کند . دولت موقت در تبعید، شکل علنی و حاضر براق این توطئه بود .

مجاهد از ترس اینکه سرمایه داری و امپریالیسم به شیوه آریامبری بر جامعه مراط شود، پیشاپیش با سرمایه داری و امپریالیسم از در دوستی درآمده بود، تا حجب و حیای این دوستی از " سلطه گری " و " استیلا جویی " امپریالیستها مانع شود. وثیقه مادی این تمسک اخلاقی، چارچوب برنامه ای بود که می باید هرگونه شك و شبهه امپریالیستها را از تمایلات رادیکال مجاهدین به تفسیر و تحولات عمیق اجتماعی زایل می ساخت و خیالشان را از سوی يك ائتلاف بورژوا - لیبرال ، معتدل و معقول ، راحت می نمود .

مجاهد با پذیرش میثاق بنی صدر، میثاق خود را با بسورژوازی محکم می کرد. همچنانکه تمسک خود را از اقتدار رادیکال خسرتده بورژوازی مطلقاً می بُرید .

اسلام مجاهد و تلفیق آن با جمهوری مطلوب او، تناقضات برنامه ای مجاهد را حل کرده بود . استراتژی مجاهد به تبعیت از ایدئولوژی مذهبی، پاسخ بورژوازی خود را می گرفت . بر طرف نمودن الحاد مذهبی و رفع دیدگاههای شرك آلود، معاد زمینی پیشین مجاهد را در بهشت آسمانی زنده می کرد. اعتقاد به اجر اخروی از عذاب و مصیبت دنیوی می کاست و اصد به آخرت، رنج استثمار و فقر و مذلت را تحمل پذیر می نمود . کارگران، دهقانان و توده های فقیر و به اصطلاح مستضعف جامعه به قیمت غنیمت جاودانگی بهشت، چرا که تالعات دانی دنیا را به جان و دل نخرند ؟

آنچه که مجاهد به مثابه معو و ناپودی استثمار انسان از انسان نویدش را می داد، به يك ایده آسمانی تبدیل شد و تقدیس مالکیت و مذهب به شعار زمینی " در " جمهوری دمکراتیک اسلامی " مجاهد "، همگی مضامین جامعه ارتجاعی کهنه، عیناً بازسازی شده بود : بنی صدر حافظ جمهوریت؛ مجاهد ولی فقیه و پاسدار

اسلام؛ و نیز دگرگونی اهدافی بورژوازی، که نقش واسط زمین و آسمان را بازی می کرد!

همانطور که قبلاً نیز گفتیم انتشار میثاق و به دنبال آن اختلاف مجاهدین حول این برنامه و وظائف دولت موقت ساخته و پسر داخته این اختلاف، برای بسیاری کسان این تصور را پیش آورده بود که گویا مجاهد یک شبه زیر و رو شده است. اما نگاهی کوتاه به اولین برنامه بعد از آغاز حیات دوباره مجاهدین که در جریان فرماندوم جمهوری اسلامی و در نخستین روزهای بعد از سرنگونی رژیم پهلوی انتشار یافت، به خوبی آشکار می سازد که میثاق و به ویژه برنامه دولت موقت آنها با برنامه پیشین مجاهد حای هیچ اختلاف اساسی نبوده است. بلکه تفاوت، عمدتاً در تحول نهایی و شکل انجام یافته تری، از لیبرالیسم خام و مفشوش مجاهدین در روزهای آغازین هیئت است. دباره آن است.

به منظور درک تحولات تدریجی و تکامل تاریخی لیبرالیسم منجم امروز مجاهدین، لازم است به طرح خام برنامه اولیه مجاهدین در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی در شور و شوق فریب توده ها با فرماندم خود پویا باز گردیم. برنامه ای که مجاهد به تقلید کورکورانه از کمونیستها، آن را برنامه حداقل خود نامگذاری کرده بود. این مقایسه روشن می سازد که چرا این برنامه، نه برنامه حداقل بلکه مطالبات نهایی مجاهدین بود، و چگونه این برنامه با اصطلاح "حداقل" در عمل و در طول یک دوران حاد و پر تلاطم مبارزه طبقاتی، برنامه حداکثر و مطالبات نهایی مجاهدین از کار در آمد!

آنچه در مقایسه این دو برنامه بسیار چشمگیر است، تضعیف و تحلیل رفتن کامل رادیکالیسم و تکمیل واضح لیبرالیسم حتی در خطوط حاشیه ای آن است. برنامه دو میسر متفاوت را طی می کند:

رادیكالیسمی که خود را در پرهیزشانی، عدم انجام و به شکل برنامه حداقل آشکار می سازد، با تبدیل کامل به برنامه نهائی، محسوس و زوائد خرده بورژوازی خود را در شکل نیز از دست می دهد و به لیبرالیسم تمام عیار تکامل می یابد.

مجاهدین خلق در نخستین روزهای بعد از سرنگونی رژیم پهلوی به تشویریزه کردن "انتظارات مرحله ای" خود از جمهوری اسلامی پرداختند و تلاش کردند برنامه ای برای حرکت خود و بهتر است بگوئیم جمهوری اسلامی مطلوب و مسود انتظار خود، دست و پسا کنند. مجاهد در تدوین این به اصطلاح برنامه حداقل کسه در واقع همان برنامه نهائی او بود، تخیلات واهی خود پیرامون جامعه بی طبقه توحیددی را عملاً" بهیچید و کنار گذاشت. برنامه ای که نه در تعارض با "میشاق"، بلکه کاملاً" در انطباق با آن بود و در میشاق، تکامل و انجام درونی خود را می یافت.

مجاهدین در ارائه برنامه به اصطلاح حداقل خود در اواخر اسفند ماه ۱۳۵۷، عملاً" برنامه بورژوازی را با تخیلات مبهم و برخوردارهای دوپهلوی خود به روی کافز آوردند و در آن از مبارزه علیه امپریالیسم و "نفسی همه جانبه آثار سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا" دم زدند. آنها در این برنامه حتی شعار "خلع پند از سرمایه داری وابسته" را تکرار کردند و در صدر برنامه خود نوشتند:

"۱- خلع پند از سرمایه داری وابسته که به طور توانان اسباب سیه روزی هم کارگر و هم سرمایه داری ملی ما را فراهم کرده است". اینگونه برخوردار به امپریالیسم و وابستگی و تعبیر مجاهدین از آن که می باید موجب رهائی هم کارگران و هم سرمایه داران به - اصطلاح ملی گردد، همان درك از استعمار کهن و دقیقاً" بیانگر ضمن اصلی برخوردار آنها با تمامی مسائل است که در طسول حیات مجاهد تحت عنوان "مبارزه" ضد استعماری"، در استراتژی

و تاكتيك آن مطرح مى‌شود.

با دركى كه مجاهد از استراتژى و تاكتيك خودارائه مى‌دارد، مسلماً باكنار هم گذاشتن رهائى سرمايه دار و كارگر مى‌بايست در مرحله نخست، رهائى سرمايه دار آنها نوع ملى آنها متحقق سازد، تا رهائى كارگر در جامعه بى طبقه توحيدى او قابيل حصول گردد!! برنامه باصطلاح حداقل مجاهدین بهان غلبه این گرايش و تسلط تدريجى آن در سازمان مجاهدین خلق بود. امرى كه در مشتاق و سپس در برنامه دولت صوقت جمهورى دمكراتيك اسلامى مجاهدین، به طرز جالبى به برنامه حداكثر مجاهدین ارتقا یافته است.

با وجود وجه تشابه ماهوى بين این دو برنامه، در شكل نيز خلغ پيد از سرمايه دارى وابسته كاملاً محو شد و در مشتاق دولت صوقت بصورت مجرد زير برآمد:

"قطع همه روابط اسارت بار امپرياليستى . . ."

مجاهد با ارائه درك اتزاضى از امپرياليسم، خود را حتى از قيد هرگونه جمله پردازىهاى بى سمتوا از قبيل "خلغ پيد" و غيره نيز خلاص نمود و انسجام بورژوايى خاص كنونى خود را به نمايش گذارد.

روند تحول از انتظارات سال ۵۷ مجاهدین به مشتاق قطعى آنها با بورژوازى راه مقابله يکى ديگر از نکات برنامه مجاهدین در سال ۵۷ با برنامه جمهورى دمكراتيك اسلامى امروز آنها هرچه بيشتر آشکار مى‌سازد.

مجاهدین كه در سال ۵۷ خواهان سرمايه گذارى‌هاى ساده و كوچك بودند، در پند دوم برنامه خود نوشته بودند:

"احتراز از سرمايه گذارى‌هاى كلان در صنايع فوق العاده پيچيده و پرهزينه به نفع رشد صنايع متوسط و كوچك و به ویژه در حوالى رستنها به منظور متعادل كردن بخش صنعتى."

(مجاهدین خلق، انتظارات مرحله ای از جمهوری اسلامی)

۲۷ اسفند ۵۷)

مجاهد در سال ۵۷ تصور می کرد، این صنایع پیچیده است که بندگی سرمایه را ایجاد می کند. او از دید خرده بورژوا منشا نه خود مخالف هرگونه سرمایه گذاری در صنایع فوق العاده پیچیده و پرهزینه به نفع رشد صنایع متوسط و کوچک و به ویژه در حوالی روستاها بود، تا بین بخش کشاورزی و صنعتی تعادل برقرار شود. مجاهد اعتماد داشت بدون رعایت این تعادل هرگونه توسعه سالم اقتصادی و مهار کردن "ایدئولوژی مخصصین" و به قول خود "اداره سالاران" غیر ممکن است.

اما مجاهد امروز، تمامی دلشوره های دیروز خود را کنار گذاشته و از خیر مهار کردن "ایدئولوژی مخصصین و اداره سالاران" گذشته است. مجاهد امروز اولویت دادن به صنایع متوسط و کوچک را کنار نهاده و طرفدار "صنعت ملی و هموار کردن راه رشد تولیدات داخلی" شده است. مجاهد برخلاف درک ابتدائی و مغشوش سالهای ۵۷ خود، در برنامه دولت موقت می گوید:

" احیا صنایع ملی و تقویت روز افزون تولید صنعتی و آموزش فنی و حرفه ای، استفاده از پیشرفتهای تکنیکی در عین توجه اکید به رشد صنایع متوسط و کوچک به ویژه در حوالی روستاها"
(برنامه دولت موقت صفحه ۱۷)

گذشته از دیدگاه ارتجاعی و خرده بورژوازی مجاهدین در برخورد به مساله صنعت پیشرفته در سال ۵۷، آنچه در ایمن مقایسه مهم است، تحول درونی مجاهدین از اختلاط مباهات برنامه ای بورژوازی با امیال و اوهام خرده بورژوازی، به یک برنامه تمام عیار بورژوازی در میثاق و بعد از آن است.

در حقیقت ضمن اصلی میثاق و برنامه مجاهدین امروز، در همان برنامه، دیروز آنها نبفته است. چند مقایسه دیگر

بسیار بندهای اصلی دو برنامه مجاهدین، این واقعیت را مشخص تر می سازد.

مثلاً در مورد برخورد به ارتش و بوروکراسی دولتی، مجاهدین در اواخر سال ۵۷ به فاصله کمتر از یک ماه شمار انحلال ارتش خود را پس می گیرند و در اولین برنامه خود چنین می گویند :

"ما خواستار پایه گذاری ارتش مردم هستیم . (و بلافاصله اضافه می کند) باید آکیدا" متذکر گردید که منظور از بنیانگذاری ارتش مردم به هیچ وجه خلق پد یا ایجاد تضییقات مادی و معنوی برای برادران دلیر ارتشی نیست... ما نه تنها قصد ضحعل کردن ارتش و پرسنل آن را نداریم، بلکه آکیدا" و دقیقاً" خواستار قوام و مردمی شدن بیش از پیش ارتش هستیم ."

(مجاهدین خلق همان منبع ۲۷ اسفند ۵۷)
درست همین ایده ارتش مردمی است که با تذکر آکید و تکرر مجاهدین برای رفع شبهه در مورد تصور خلق پد و ضحعل کردن آن، و با تاکید مجدد آنها بر قوام و دوام چنین ارتشی در سال ۵۷، اینک در برنامه دولت موقت جمهوری اسلامی مجاهدین به ایده تجدید سازمان مردمی ارتش ارتقا پیدا کرده و با درست تر بگوئیم صراحت یافته است . مجاهدین امروز، در ادامه همان رفع شبهه در مورد خلق پد از ارتش و ضحعل کردن آن می گویند :

"تجدید سازمان ارتش از جدی ترین ضرورت های بقا کشور و تکامل انقلاب است ."

(برنامه دولت موقت جمهوری مکرانیک اسلامی)

صفحه ۲۲)

در حقیقت آنچه مجاهدین در سال ۵۷ با تزلزلات خسرده - بوروکراسی از آن یاد می کردند، امروز قاطعانه خواهان عملی

نمودن آن هستند؛ تجدید سازمان ارتش!
این مسئله در برخورد آنها به مطالبات توده های کارگسرو
زحمتکش نیز عیناً صدق پیدا می کند. مجاهد در سال ۵۷ در
مورد آزادیها و حقوق دمکراتیک توده ها با ابهام سخن می گفت
و تصویر روشنی از چنین آزادیهایی نداشت. اوصی گفت:
"تضمین آزادی کامل مطبوعات و احزاب و اجتماعات سیاسی بسا
هر عقیده و مرام" و بلافاصله یک تبصره مبهم و درپهلوی به آن
افزوده می نمود:

"البته میان آزادی و دمکراسی انقلابی با لیبرالیسم و
ولنگاری سرمایه داری، مرزهای مشخصی وجود دارد."
اگرچه مجاهد آن روز از روشن کردن این مرزها ناتوان و
عاجز بود، امروز به وضع مرزهای آن را روشن ساخته است، و
آزادیهای بورژوازی در برنامه دولت موقت که نهایت آن را تعهد
به اعلامیه حقوق بشر تشکیل می دهد، به رسمیت شناخته است.
چهره بورژوازی آزادیها و حقوق مورد نظر مجاهدین، زبانی چهره
مشخص به خود می گیرد که این آزادیها به مطالبات اقشار و طبقات
گونگون جامعه می پردازد. یک مقایسه دیگر بین برخورد در
برنامه مجاهدین به مطالبات کارگران و دهقانان، فاصله دید گفت
و محدود گذشته آنها را با برنامه منجم امروزشان، روشتری سازد.
مجاهد بعد از آنکه شوراها را کارگری را به شوراها می شورتی
کارکنان تبدیل می کند، درباره اساسی ترین خواست کارگران می گوید:
"لغو کلیه مقررات ضد کارگری و تدوین قانون جدید کار با
نظر خود کارگران ..."

— اداره امور کارخانه توسط شورای کارکنان مرکب از
نمایندگان شورای کارگران، کارکنان و نماینده کارفرما ...
— افزایش تعدادی حق السهم کارگران از سود کارخانجات به
نسبت افزایش سود کل ...

مجاهد امروز ضمن حفظ ضمن برخوردار سال ۵۷ خسود، یعنی تولید بهره‌کشی سرمایه داران تحت عنوان پرداخت حق سهم از سود و غیره... حتی شورای کارکنان و کارگران خود را حذف نموده است، بدون آنکه از محدودیت ساعت کار و میزان حداقل دستمزد سخن بگوید. درک ابتدایی خود را منجم ساخته است بدون آنکه حق تشکل کارگران را به رسمیت بشناسد. حق اختصاص را به رسمیت می‌شناسد اما آن را مشروط به اجازة دولت جمهوری اسلامی خود می‌نماید.

مجاهد تنها تشکل غیرطبقاتی مشترک کارگر و سرمایه دار را نیز که در سال ۵۷ به رسمیت شناخته بود، امروز پس می‌گیرد. اما جالب‌تر از برخورد مجاهدین به مطالبات کارگری، برخورد آنها با مسأله ارضی و مطالبات دهقانان است.

مجاهد در سال ۵۷ بدون هیچ اشاره به مسأله اصلاحات ارضی و مصادره املک مالکین بزرگه به مسأله ارضی پرداخته بود و می‌گفت: "عین زمین‌هایی که توسط نهادهای رژیم سلطنتی از دهقانان محروم غصب شده باید به آنها بازگردانده شود و اگر به لحاظ فنی با اشکال مواجه بود، معادل آن از املک پهلوی به دهقانان مزبور تعلق گیرد." فقط همین!

ولی مجاهد امروز با تهور يك بورژوازی کامل العیار از اصلاحات ارضی سخن می‌گوید! مجاهد در برنامه دولت موقت خود در این مورد می‌گوید:

"بدیهی است که نخستین قدم عاجل برای نجات کشاورز، فضا شده ایران، يك اصلاحات ارضی ریشه‌ای است."

بسیار مجاهد امروز دیگر تقسیم زمین‌های فقط شاه و ایامی آن مطرح نیست، بلکه گسترش مناسبات سرمایه داری در کشاورزی مطرح است. مجاهد امروز برخلاف مجاهد دیروز که از مهاجرت رستائیان به شهرها می‌نالید و خواهان محدود ساختن آن بود، از "تره‌یست

کادربهای آموزشی و مصلحین کشاورزی. تعیین سمت آینده تکامل سازمان کشاورزی " سخن می گوید .

مجاهد دیروز از اصلاحات ارضی ریشه ای، سخن به میان نمی آورد و تنظیم مناسبات در روستا را جز در محدوده معینی به حال خود واگذار می کند. دید محدود و گنگ او از آینده مسود علاقه اش به مجاهد این اجازه را نمی داد که ضرورت يك اصلاحات ارضی ریشه ای را دریابد. اما دید بورژوازی امروز او، مجاهد را بر ضرورت چنین اصلاحاتی آن هم ریشه ای، رهتصون می گرد. البته نباید اشتباه کرد که اصلاحات ارضی ریشه ای امروز مجاهد، صادره اراضی ملاکین بزرگ را مد نظر دارد، بلکه امروز نیز آنچه که مجاهد با شهادت بمنوان اصلاحات ارضی ریشه ای از آن یاد می کند چیزی است با ضمون گذشته و در حد يك رقم بدون محتوای بورژوازی .

مجاهد امروز، انتخاب گنگ دیروز خود را تعمیق بخشیده است و پیرایه های غیر ضرور خرده بورژوازی را از چهره برناصه بورژوازی خود زوده است .

برای مجاهد دیروز ضرورت اصلاحات ارضی بورژوازی همانقدر ناروشن بود، که رشد و گسترش صنایع پیشرفته، پیچیده . صنایع پیچیده و پیشرفته برای مجاهد دیروز نه تنها قابل لمس نبود، بلکه نفرت انگیز و مغل آسایش صنایع کوچک و ضعیف نیز بود .

اما برای مجاهد امروز، رشد صنعتی از اولویت برخوردار است. تولید داخلی و افزایش آن امری ضروری است . برای مجاهد امروز بازدهی سرمایه و سودآوری آن مد نظر است. پس " اصلاحات ارضی ریشه ای " و " تربیت تخصصین " و گسترش روابط سرمایه داری در کشاورزی نیز، يك قدم عاجل و بدیهی است .

مجاهد دیروز در آغاز راهی بود که مجاهد امروز به رهرو ثابت قدم آن تبدیل گشته است .

بعد از طوفان نیمه اول سال ۶۰ و همدستی کامل مجاهدین با بورژوازی لیبرال، علی‌رغم همگی تغییر و تحولات انجام یافته‌ای که در مواضع و برنامه مجاهدین ایجاد شده بود، اما هنوز تمایلات متزلزلانه و محافظه‌کار خرده بورژوازی، اوهام و رویاهای جدیدی را همچنان در مجاهد زنده می‌کرد. مجاهد از رویاهای کهن دست - شسته بود اما هنوز در مقابل، رویاهای جدیدی را در سر می‌پرورانده. مجاهد به خیال خود با بورژوازی دست اتحاد داده بود تا با سر، او را بر زمین بکوبد. اما فشار بی‌رحم مبارزه طبقاتی، قانونمندیهای تحولات تاریخی و ضرورت قطعی شدن تضادهای اجتماعی، این رویا را نیز خیلی زود نقش بر آب کرد و پیوسته‌های کاذب ذهنیت‌های عقب‌مانده مجاهدین را در هم شکست!

همانگونه که طبقات متخامم اجتماعی از هم تفکیک می‌شود، احزاب سیاسی نیز از یکدیگر منفک می‌گردید و نمایندگان سیاسی خود را می‌یافت. با رشد مبارزه طبقاتی و انجام طبقاتی پرولتاریه برای ائتلاف رادیکال خرده بورژوازی، دیگر هیچ چاره‌ای نمانده بود جز آنکه برنامه و خط مشی پرولتاریا را بپذیرد، چرا که این فقط برنامه انقلابی طبقه کارگر بود که منافع خرده بورژوازی تهیه‌کننده شهری و روستایی را در تطبیق مراحل انقلاب تامین می‌کرد، آزادیهای اجتماعی را تضمین می‌نمود و استقلال اقتصادی جامعه را عملی می‌ساخت. بقیه هر برنامه‌ای که بود پیکار بورژوازی بود و یا فقط و فقط در خدمت بورژوازی قرار می‌گرفت. تکلیف مجاهد به میثاق شسته و رفته بورژوازی نیز، محصول همین جبر بود.

از این رو هنگامی که بنی‌مادر نیز از شورای ائتلاف به بیرون برتاب شد، اما برنامه و اهداف بورژوازی در تشکیلات و

آلترناتیو ابدلی مجاهد حتی استحکام و استواری بیشتری به خود گرفت .

مجاهد برای جلب اعتماد باز هم بیشتر امپریالیستها و گشایش کار "آلترناتیو" خود مجبور به عقب نشینی باز هم بیشتری شد . بایسد هرگونه بی اعتمادی از مجاهدین در ذهن سرمایه - داری جهانی فرومی ریخت . مجاهد، نه تنها شعارهای ضد امپریالیستی را به تدریج از دستور کار خود حذف کرد، بلکه سرارده "دیپلماتیک برادرانه ای را نیز با آنها باز گشود . مجاهد در یک طرفه العین تحلیل خود را از خملت انقلاب ایران تغییر داد و آوازه " انقلاب ضد امپریالیستی - دموکراتیک خلقهای ایران " که مجاهد با افتخار سنگ آن را به سینه می زد، به " انقلاب ضد سلطنتی " تنزل یافت . نام کفر آمیز " خلق قهرمان " نیز از خطابه های اصلی مجاهدین، بستی محو گسارید .

این تغییر نام ساده برای مجاهد، اما راهگشای گرفتاریهای گرانقدری بود . مجاهد با " ضد سلطنتی " نامیدن " انقلاب " ایران که در واقع در قیام بهمن به تحقق رسیده بود، مفضل ضرورت هرگونه تغییر و تحول اجتماعی را از سر خود بازمی کرد و با فراغ بال به امپریالیسم نوید می داد که دیگر سودای هیچگونه تغییراتی را در وضعیت اقتصادی - سیاسی مردم ایران ندارد . سعود رجوی رهبر مجاهدین خلق وحشت سازمان خود را از اینگونه تغییر و تحولات بطور کسرر وطنی چند پیام علنی به امپریالیستها ابلاغ کرد .

سباهد در این گیسور دار ذهنیت فریبنده خود را کنسار گذاشت و بر این تفکرات نابخردانه که بتواند همزمان از منافع توأمان کارگران و سرمایه داران به مدافعه برخیزد، خط بطلان کشید . مجاهد دریافت که هیچگاه نمی تواند هم در خدمت سرمایه داران باشد و هم به اصول تخطی ناپذیر نظم سرمایه داری

یعنی استثمار کارگران، پایینند نماند.

مجاهد این حقیقت را فهمیده بود که استثمار کارگران در هر جامعه طبقاتی و از جمله "جمهوری اسلامی کمال مطلوب" او، یک اصل جبری، حتمی و تردید ناپذیر است!

مجاهد زیر فشار مبارزه طبقاتی و جبر تاریخ، آرمانخواهی تخیلی خود را کاملاً از دست داده بود. مجاهد برای آنکه نزدیکی خود را به بورژوازی اشیات کند، باید هم دشمنی خود را با طبقه کارگر و سازمان سیاسی آن آشکار سازد.

مجاهد که قبلاً در بیانیه ۲۲ بهمن ۵۸ خود، خواهان تغییرات بنیادی اقتصادی-اجتماعی جامعه ایران بود و می گفت:

"بارزترین مصیبه ارتجاع، فدیت با نیروهای انقلابی و ترقی خواه است." مجاهد که در بیانیه های کارگری خود در ۱۸ تیرماه ۵۸ بر این امر تأکید می ورزید که: "فقط مترجمین، سرمایه داران، غارتگران و وابستگان به امپریالیسم هستند که مخالف سرخشناس شوراهایند"، در این دوره از حیات خود نه تنها در برنامه خود به شیوه بسیار ارتجاعی شوراهای کارگری و توده ای را تا حدود ارگانهای مشورتی فرمایشی بورژوازی تنزل داده و به طبعه دست جمهوری اسلامی خود مبدل نموده است، بلکه بسیار صریح و آشکار خصومت عمیق خود را با جنبش کارگری ایران و نیروهای انقلابی کمونیست و مدافع سرمایه ایسم، علناً به نمایش گذاشته است. مجاهد امروز در تبلیغات علیه کمونیستها حتی گوی سبقت را از مرجع ترین نمایندگان بورژوازی هم ربوده است. نمونه مختصری از نحوه تبلیغات ضد کمونیستش مجاهد بین امروز و عصر این ابتدال را روشن می سازد. مجاهد، امروز در کنار مبتذل ترین تهریک و تهنیت بس سران مترجع کشورهای امپریالیستی و نمایندگان بزرگترین انحصارات غارتگر جهانی علیه کمونیستهای ایران می نویسد:

"گاه حتی به یاد آنچه که میوه چنان از اپورتونیستها در صدر مشروطیت

بر سر مجاهدین بهشتار آن ایام آورده بودند، افتادیم و نیز یسار مجاهدین جنگل و میسرزا کوچک خان در خاطرمان زنده شد. همچنین بیاد آوردیم دوران را که به صدق نیز برجسب دیکتاتوری می زدند و خوش خدمتی به دربار را در پس پرده ترس از دیکتاتوری صدق، پرده پوشی می نمودند. البته داستانهای مربوط به صدر مشروطه و سردار جنگل و سردار فقید نهضت ملی ایران نکند صدق، در زمان خودشان که فی المثل طی و بقائنی با او به مقابله برخاسته بودند؛ همچون امروز نشده و به مثالهای تاریخی تبدیل نگشته بود. این بود که مدعیان، بعضاً "صواضعشان را در زورق دیکتاتوری خواهی می پوشانند. در سراسر تاریخ هیچگاه میوه چینان و فرصت طلبان نمی آیند خود را خالصاً و مخلصاً معرفی کنند و نیت خود را شرح کنند.

(نشریه مجاهد شماره ۲۱۴ سردادماه ۱۳۶۳)

مجاهد این تبلیغات مسموم را هر چند خطاب به سازمان چریکهای فدائی خلق ایران سر داده است، اما آنگونه که از مضمون آن برمی آید، به خوبی روشن است که خاطره تاریخی مجاهد، نه امروز، که از صدر مشروطه تا کنون را مد نظر دارد. این، خاطرات ارتجاعی تاریخی نیروی است که دشمنی خود را نه با سازمان پرولتاریائی امروز ایران، که اساساً با کل جنبش کمونیستی تاریخ ایران آشکار می سازد. بیان این خاطرات ارتجاعی و تحریکات تاریخی، اساساً بازتاب کینه و عداوت طبقاتی سرمایه داران و دیگر نیروهای ارتجاعی ایران است که علیه جنبش کارگری و علیه طبقه کارگر و نیروهای انقلابی چه امروز و چه در سالهای گذشته، جهت گیری شده است. این یادواره ارتجاعی، هر نیروی کمونیست هر جریان مدافع سوسیالیسم و هر کارگر و زحمتکش حتی ناآگاهی را نیز، عیناً به یاد سخنان نفز خمینی می اندازد، که برای ابراز خصومت خود با جنبش انقلابی ایران، با یادآوری خاطرات شیخ فضل الله نوری و کوچک خان

و کاشانی می گفت: "کمونیستها يك بار در صورت مشروطه" از پشت به ما خنجر زدند، يك بار در جنبش كوچك خان، يك بار هم در زمان آيت الله کاشانی. و يكبار هم حالا عليه جمهورى اسلامى! خمينى اما فراموش کرد که بگوید بار ديگر هم عليه شورای ملی مقاومت و مجاهدين خلقش!

بر هيچکس پوشيده نيست آن انگيزه اى که ديروز خمينى را مجبور مى کرد بياد خاطرات تاريخى بورژوازى ارتجاعى ايران بيفتد، همان انگيزه ها امروز خاطرات تاريخى ارتجاعى مجاهد را زنده کرده است. با اين تفاوت که مجاهد زير تازيانه واقميتهاى مبارزه طبقاتى و همان جبر تاريخى، ماهيت نهايى خود را خيلى زود بروز داد و بسيى سار سرختر و صريحتر از خمينى، سير قهقرايى خود را به انجام رساند.

در اينجا لازم است به منظور سابقه تاريخى، گوشه اى از پيش-بينى هاى بنيانگذاران سازمان چريکهاى فدائى خلق ايران را نسبت به آينده امروز مجاهدين خلق نظر کنيم تا در عين حال راه هبزه گونه سوء استفاده عاملان بورژوازى را نيز که بخصص با صتمک قرار دادن نقطه نظرات تحريف شده رفيق بيژن جزينى سازشکارى خود را توجيه مى کنند، سدود کرده باشيم.

رفيق بيژن جزينى در سال ۱۳۵۱ آينده مجاهدين را چنين تصوير مى کند:

"مذهبي هاى مارکسيست يعنى مجاهدين، بناگذير درست در مقابل مارکسيسم - لنينيسم قرار گرفته و در صورت بدست آوردن رهبرى انقلاب و تامين حاکميت خود، در جهت گسترش مذهب مى کوشند ايده آلهاى اسلامى را در جامعه نوين سرپا سازند. آنها حتى ناگذيرند جلوى هرگونه فعاليت غير مذهبي را سد کنند ..."

خلاصه کلام اين است که مذهبي هاى مارکسيست در شناخت جامعه معاصر و تعيين نپروها و اتکاه درست به آنها دچار اشتباهند و انقلاب را به سنگلاخ خطرناک مى کشانند و در فرداى انقلاب و

پهروزی نیز، حاکمیت زحمتکشان و طبقه کارگر را به خطر انداخته
مانع پهروزی انقلاب خواهند شد.

(رقیبی بیژن جزینی مارکسیسم اسلامی یا اسلام

مارکسیستی اسفند ماه ۱۳۵۱)

خلاصه اینکه :

دیگر با توجه به مباحثی که تاکنون داشته ایم، به ویژه با
استناد به برنامه، تاکتیک و کلیه سیاستهای مجاهدین، کاملاً
روشن شده است که چگونه مجاهدین خلق گام به گام از موضع پیک
دمکرات انقلابی دور شدند و با شکل گیری شورای ملی مقاومت،
در منجلیب لیبرالیسم در غلتیدند. مجاهدین خلق هم اکنون تمام
وجوه مسیره یک لیبرال را با خود حمل می کنند. مجاهدین خلق
برخلاف یک دمکرات انقلابی که خواهان انتقال تمام قدرت سیاسی
به دست خلق یعنی کارگران و خرده بوروازیست، از برجای ماندن
قدرت سیاسی در دست بوروازی دفاع می کنند. مجاهدین خلق نه
از منافع اکثریت عظیم توده های مهوروم و ستمدیده، بلکه از منافع
اقلیت استثمارگر دفاع می کنند. مجاهدین خلق برخلاف
دمکرات که مدافع ارگانهای اقتصاد توده ای همچون شوراهای
به مثابه ارگانهای مقننه و مجریه، انتخابی بودن و قابل عزل بودن
ماموران و مقامات است، درست همانند تمامی لیبرالها از
برجای ماندن دستگاه بوروکراتیک، فاسد و ستمگر موجود، امتناعی
بودن مقامات دفاع می کنند و برای شوراها هیچ نقشی جز زائده
دستگاه بوروکراتیک قابل نیستند.

مجاهدین خلق همانند تمام لیبرال هایی که خواهان حفظ و
بقا ارتش و دیگر ارگانهای ستمگری برای سرکوب کارگران و
زحمتکشان ایران هستند، از حفظ و بقا ارتش ضد خلقی دفاع
می کنند.

مجاهد برخلاف یک دمکرات، از برجای ماندن بسیاری از نظامات

کهن و پوییده، از جمله از ستنگری نسبت به ملیت‌ها، پیوند دولت و مذهب و مخالفت با ملی شدن اراضی دفاع می‌کند.

مجاهد امروز از ضرورت هرگونه تغییر و تحولات اقتصادی - اجتماعی به وحشت یاد می‌کند.

مجاهد، متحد خود را امپریالیسم و وظیفه خود را، دفاع از سلطه آن در ایران قرار داده است.

مجاهد دیگر همانند تمامی لیبرالها و کلیه مترجمین از امپریالیسم و جنیتش طبقه کارگر هراس دارد!

مجاهد در این تحول، سرنوشت واقعی خود را رقم زده است. مجاهد یا می‌باید رهبری پرولتاریا و برنامه آن را در انقلاب دموکراتیک می‌پذیرفت، یا باید به سود خرده بورژوازی خیانت می‌ورزید. مجاهد، راه دوم را برگزید!

این سرنوشت محتوم تمامی جریانهای خرده بورژوازی است که در عصر ما به سرنوشت و وظیفه اصلی جامعه سرمایه‌داری گره خورده است. خرده بورژوازی در عین وابستگی به مایه‌ک حقیر خود، در جریان رشد مناسبات سرمایه‌داری از گردونه تولید اجتماعی بیرون رانده می‌شود. و به زائده تولید اجتماعی مبدل می‌گردد. رهائی خرده بورژوازی از فلاکتی که هر روز بیش از روز پیشتر زندگی بخور و نمیر او را تهدید می‌کند، فقط و فقط در نزدیکی به پرولتاریا، یعنی این نیروی پیشتاز جامعه سرمایه‌داری، و منافع آن در اتحاد با این طبقه بالنده اجتماعی است. هر جریان سیاسی خرده بورژوازی که بر این حقیقت انکار ناپذیر تاریخی تکیه نگذارد و با محافظه‌کاری ناشی از موقعیت خود، در تولید اجتماعی، از این حرکت سرباز زند، سرنوشتی جز مسس‌رگ تاریخی و استحاله ناگزیر به لیبرالیسم بورژوازی ندارد.

سیر مبارزه طبقاتی در جامعه ایران نیز، در یک مرحله ناگزیر چنین انتخابی را بر مجاهدین بعنوان یک جریان خرده بورژوازی

تحمیل کرد. اما شیوهٔ آمارشیمیستی انشعاب مجاهدین، همانگونه
که گفتیم تأثیرات زیانبار خود را بر سیر نه رشد یابنده، بلکه
قهقراضی حرکت مجاهد، برجای گذاشته. مجاهد صنگ بنای دورهٔ دوم
حیات خود را به گونهٔ ای گذاشت که سرنوشتی جز این برایش باقی
نمی‌گذاشته.

مجاهد بین پروتاریا و بورژوازی، بورژوازی را انتخاب کرد!



www.iran-archive.com

تاکنون منتشر شده است :

- ۱- سوسیالیسم دهقانی در پوشش "مارکسیسم انقلابی"
- ۲- ما چه می‌خواهیم و برای چه مبارزه می‌کنیم
طنز برنامه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
- ۳- انقلابهای موجود، اتحادهای آینده!
- ۴- اتحاد و انتقاد از خود به شیوه کمونیستی!



از انتشارات

کمیته کردستان سازمان چریکهای فدائوی خلق ایران



از انتشارات

کمیته کردستان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران